

ششمه ای از خدمات هفتاد ساله

احمد یزدانی

دانشمند و محقق برجستهء اواخر قرن رسولی
مفتر بایصال لوح منیع صلح لاهای

مقارن با یکصدمین سال تولد او

نگارنده مهندس محمد روح الله یزدانی

مؤسسهء معارف بهائی بلسان فارسی

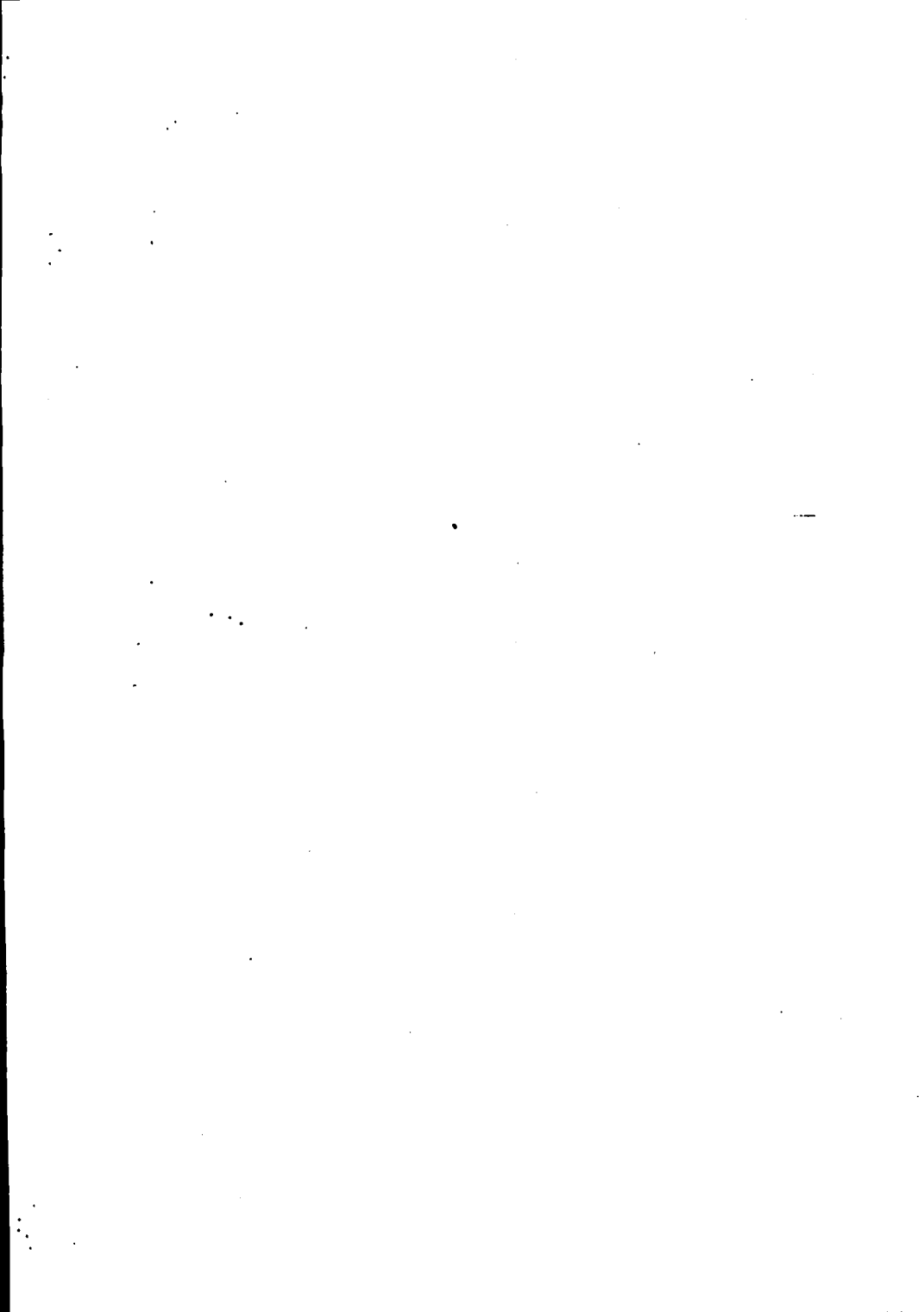
رضوان ۱۴۷ بدیع = آپریل ۱۹۹۰

عکس روی جلد، دارالانار مرکز جهانی بهانی

حیفا، اسرائیل

فهرست مطالب

۵	تلکراف معهد اعلى بيت العدل اعظم	مطلب اول
۶	مقدمه	مطلب دوم
	مأموریت تسلیم لوح مبارك حضرت	مطلب سوم
۷	مولی الوری	
۲۲	صورت کامل لوح مبارك صلح لاهای	مطلب چهارم
۴۱	مختصری از شرح حال او	مطلب پنجم
۵۲	یزدانی در طوفان زندگی و زندان	مطلب ششم
	یزدانی مستخلص از بلیات و مخاصمات	مطلب هفتم
۶۱	و چابك در میدان خدمت	
۷۲	درگذشت جناب یزدانی و همسرش	مطلب هشتم



۱- متن تلگراف معهد اعلى بيت العدل اعظم الهى

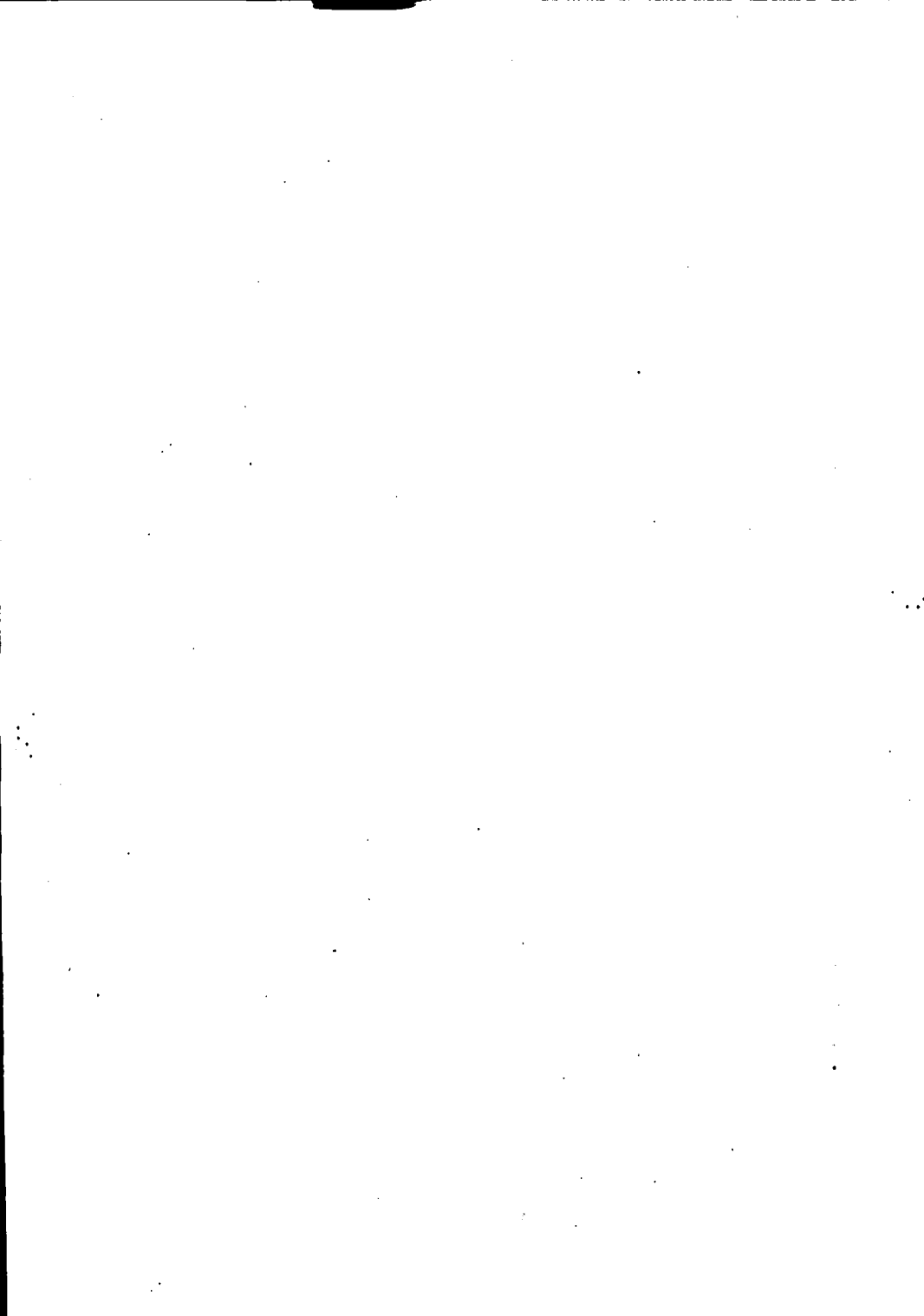
نو نهالان - روحانى- طهران

از صعود (جناب) احمد يزدانى متاثر شديد خدمات آن متصاعد الى الله
بامرالله طى سنوات عديده از اواخر قرن رسولى و فداكارى و مساعى خستكى
ناپذير مشارأليه در فعاليت هاى امرى چه در ميدان تبليغ و چه در حوزه
تشكيلات و همچنين تبحر و تتبعات فاضلانه و مستمر ايشان در خاطر ياران
مهد امرالله باقى خواهد ماند.

خانواده غمديده مشارأليه را بهمدردى و ادعيه حاره اين هيتت براى
ارتقاء روح آن متعارج الى الله در ملكوت ابهى اطمينان دهيد

بيت العدل اعظم

۱۴ شهر الرحمة ۱۳۴ = ۷ جولای ۱۹۷۷



۲ - مقدمه

سرآغاز حیات روحانی نگارنده مرهون همت و شوق و طلب پدر عزیز و مادر مهربان است که بکمال شهامت و پایداری بجستجوی حقیقت پرداختند و در نتیجه در عنفوان جوانی بایمان بامر الهی موفق شدند و بکمال استقامت و اطمینان این گوهر گرانبها را علیرغم تلاطم و مقدرات شدیدۀ زندگانی حفظ کردند و بفرزندان خود ارزانی داشتند. اینک بیاس این محبت مختصری از زندگانی این دو بنده آستان الهی را بیادگار در این اوراق مینگارم تا هدیه ای بدوستان و عزیزانی باشد که با آنان همنشین بوده و یا در متون آثار امری ذکری از آنان شنیده اند، ضمناً بعضی از اطلاعات خود را که شخصاً ناظر بوده و یا از والدینم شنیده ام مزین بمستخرجاتی از الواح مبارکه و همراه با قسمت‌هایی از شرح حیات جناب یزدانی را بقلم مؤلفین بهائی در این رساله یادداشت می‌نمایم تا جوانان و نورستگان غیور و خدوم بهائی بهمت و استقامت همدوشان و همکاران خود که در قرن اول این امر جهان آرای الهی قائم بخدمت بوده اند آگاه شوند و قدر و مقام خود را بشناسند و چنانچه شایسته است به بندگی و خدمت امرالله برخیزند.

۳- مأموریت ایصال لوح منیع صلح لاهای

عزیزترین خاطره - فراموش نشدنی یزدانی احضار او باتفاق ایادی امرالله جناب ابن اصدق بارض اقدس و فوز او به لقای مبارک حضرت عبدالبهاء و مأموریت برای تقدیم لوح منیع صلح لاهای به «جمعیت صلح عمومی دائمی*» بود و چون در این ایام نظر عمومی جهان بامر خطیر صلح عمومی منعطف است لذا برای سرور و رضایت خاطر او در ملکوت الهی سخن را بشرح مختصری از این واقعه تاریخی آغاز میکنم:

«از جمله وقایع نوشتنی از سرگذشت یزدانی اینست که در سال ۱۹۱۵ که يك سنه از آغاز جنگ بین الملل اول گذشته بود جمعی از خیرخواهان مغرب زمین برای پیدا کردن راه صلح در اروپا گرد آمدند و انجمنی بنام جمعیت صلح دائمی* تشکیل دادند و مرامنامه خود را بزبانهای مختلف در عالم منتشر ساختند و آن را در روزنامه ایران که در طهران منتشر می شد نیز بزبان فارسی درج کردند. روزنامه مزبور از نظر یزدانی هم گذشت و چنین احساس نمود که

Organisation Centerall Pour une Paix durable. *

افکار آن جمع در زمینه صلح و آشتی با امرالله نزدیک است و احتمال داد که اگر تعلیمات بهائی در خصوص صلح عمومی بانها القاء شود بی نتیجه نخواهد بود. پس مقاله مفصلی خطاب به آن گروه در معرفی امرالله نگاشت و آن را برای اظهار نظر ایادی امرالله جناب ابن اصدق ارائه داشت او هم پسندید. بعد یزدانی و سرهنگ دکتر ابراهیم خان شفیع زاده بمعونت یکدیگر آن مقاله را بفرانسه ترجمه کردند و در آخرش نوشتند که اگر راهنمایی کامل و بصیر برای صلح میخواهید به حضرت عبدالبهاء مراجعه نمائید سپس مقاله را برای المحسن مذکور ارسال داشتند. آن جمع هم عریضه ای در این خصوص بمحضر مبارک نوشتند لکن چون هنوز ایام جنگ و راه فلسطین مسدود بود عریضه خود را بطهران برای یزدانی و رفقاییش فرستادند و این نزد آنها باقی ماند تا سال ۱۹۱۸ که شعله حرب عمومی فرونشست آنگاه جناب ابن اصدق آن عریضه را با شرحی که خود در آن زمینه معروض داشته بود بحضور مبارک فرستاد پس از وصول آن دو عریضه حضرت مولی الوری بوسیله تلگراف ابن اصدق و یزدانی را بحیفا طلبیدند. *...»

یزدانی ۲۴ ساله در آن موقع در یکی از دوائر وزارت مالیه عضویت داشت بعد از زیارت تلگراف مبارکه ۳ ماهه مرخصی گرفته عازم ارض اقدس شد.*

دنباله داستان را بقلم خود آقای یزدانی می خوانیم:

«این بنده (یزدانی) نیز با فقدان جمیع وسائل سفر چون اراده الهیه تعلق گرفته بود در اندک مدتی وسایل حرکت را فراهم و از طریق قفقاز و استانبول عزیمت نمودم. با اینکه تازه جنگ خاتمه یافته بود و مشکلات مسافرت خصوصاً

* نقل از مصابیح هدایت جلد نهم ص ۲۵۶، ۲۵۷.

در قفقاز و استانبول بواسطه سوء ظن های سیاسی و کنترل های پی در پی و دقیق بسیار بود معینا اراده غیبی الهی همه عوائق و محظورات را مرتفع ساخت. *

مسافرت یزدانی از طهران به حیفا که بامشکلات و اتفاقات هم صعب و هم جالب توأم بوده مدت چهل روز طول کشید و حضرت مولی الوری ورود او را بارض اقدس چنین بیان میفرمایند قوله الاحلی:

«جناب احمد خان یزدانی واصل و حاضر او را بجهت خدمتی خواستم که مکتوب مرا بمجلس لاهای برساند با شخصی دیگر و این عین حکمتست بعد او را مراجعت میدهم» نقل از فتوکپی محفظه آثار ص ۶۹۱

« باری در ماه اپریل ۱۹۲۰ بارض اقدس نورا مشرف و بزیارت طلعت مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه الاظهر فدا و منتهای آمال خود فائز و مفتخر گشتم. ایام تشرّف بنده مصادف با ورود جمعیت ۱۷ نفری از اجبای امریکا بود که بین آنها امه الله میس کروک و دکتر کروک و مسس اوپر و مستر اوپر Ober بودند و حضرت عبدالبهاء نسبت بان جمعیت خیلی ابراز محبت و عنایت و تجلیل در پذیرائی فرمودند و نیز در ایام تشرّف بنده نشان لقب سر Sir از طرف دولت بریطانیای کبیر برای تقدیم بحضور مبارک آوردند. . . . * « باری پس از چند روز معلوم شد احضار بنده برای این بوده است که لوح مبارک مفصلی که در جواب جمعیت صلح لاهه نازل شده ** با ترجمه انگلیسی آن که بواسطه حضرت شرقی ربانی ولی امرالله ارواحنا فداه و متصاعد الی الله دکتر اسلمنت و دکتر ضیاء بغدادی و دکتر لطف الله حکیم انجام گرفته بود باتفاق

* نقل از جزوه شرح نزول لوح صلح لاهای بقلم آقای یزدانی ص ۳، ۵، ۶.
** برای زیارت متن کامل لوح به مطلب چهارم این کتاب مراجعه فرمائید.

جناب ابن اصدق همراه برده حضوراً بکمیته اجرائیه جمعیت مذکور در لاهه تسلیم نمائیم. پس از زیارت لوح مبارک در حین مشاهده شد که فی الحقیقه با بیاناتی سهل و ساده ولی در غایت فصاحت و بلاغت تعالیم اساسیه امر مقدس بهائی را بنحو جامع و کامل شرح فرموده اند و مخصوصاً طرز اقدام دول را برای انتخاب نمایندگان خود و اجرای صلح عمومی را قسمی بیان فرموده اند که هر منصفی گواهی میدهد که یگانه راه حل این قضیه عمده و مشکل عالم انسانی همان دستور مبارک است. * . . . «باری پس از یکماه توقف و تشریف باستان مقدس امر بعزیمت فرمودند و عصر روز قبل از حرکت احضار فرموده بنده و جناب ابن اصدق در خیابان آلمانیهای حیفای در عقب سر مبارک راه میرفتیم بیانات و دستورات میفرمودند. در ضمن دستورهای مبارک آنروز به بنده فرمودند که در موقعی که میخواهید در آنجا صحبت کنید قبلاً فکر نکنید که چه باید بگوئید بلکه پس از حضور در کنفرانس چند لحظه توجه بملکوت ابهی کنید بشما الهام میشود، چنانچه خود من در امریکا در مجامع مهمه که دائماً صحبت میکردم قبلاً فکر نمیکردم فقط چند دقیقه توجه به ملکوت ابهی میکردم و بعد میدیدم که تأییدات ملکوت ابهی در صحن تالار موج میزند.» **

یزدانی (احمد) باتفاق جناب ابن اصدق، مخمور از باده محبت الله و سرشار از تعالیم و دستورات حضرت مولی الوری لوح مبارک صلح لاهای و ترجمه انگلیسی آنرا برداشته و روز بعد از طریق دریای مدیترانه و اقیانوس اطلس دلیرانه و با قلبی مطمئن بصوب مأموریت خود حرکت نموده و بعد از یازده روز به لاهه وارد شدند. یکی مسن با مولوی و لباس بلند و دیگری در

* نقل از جزوه ۲ شرح نزول لوح صلح لاهای بقلم آقای یزدانی ص ۷، ۸.
** همانجا ص ۱۱، ۱۲.

عنفوان جوانی و کلاه بسر برای اولین بار در حیات خود به محیطی جدید و تمدنی بسیار متفاوت با وطن مالوفشان قدم گذاشتند. مردم در خیابانها از دیدن آنها تعجب میکردند و نمیدانستند از کدام ملت و مملکت هستند تصور میکردند که آنها ترك هستند. در یکی از شهرهای هلند مردم و اطفال دور آنها جمع شده و خنده و مسخره میکردند ولی مأمورین پلیس آنها را متفرق کردند. در شهر لاهه رحل اقامت افکندند و بتحقیق و تجسس آن جمعیت برآمدند ولی موضوع بآن سادگیها که تصور میکردند نبود. اولاً بزبان محلی آشنائی نداشتند و از آن گذشته معلوم شد که آدرس آن جمعیت در دو سه ساله اخیر چند مرتبه عوض شده است، لهذا یزدانی بزحمت افتاد. در خیابانها و محله های شهر جویا و سرگردان گردید. عاقبت بعد از چند روزی بمکانشان پی برد. بعداً هر دو باتفاق یکدیگر بدفتر کمیته رفتند و با يك خانم هلندی که منشی کمیته بود ملاقات نمودند. بعد از مذاکرات و تحقیقات، این دو رفیق شفیق مشتاق فهمیدند که اصولاً مؤسسين و نمایندگان انجمن صلح که از چهارده مملکت اروپائی بوده اند در سال ۱۹۱۸ و خاتمه جنگ بین المللی بتصور اینکه منظور انجمن حاصل و صلح برقرار گشته هر کدام باوطن خود مراجعت نموده و فقط يك کمیته اجرائیه مرکب از يك رئیس و يك نائب رئیس و يك منشی که از اعضای محلی بوده اند باقی مانده اند.

گرچه امور بصورت واقع بدلتواه حاملین پیام و لوح مبارک نکشته بود معهذاً با صراحت و خلوص تمام توضیحات لازمه را در خصوص مسافرت و مقصدشان و اینکه حامل لوح مبارک برای انجمن صلح هستند به خانم منشی بیان نمودند. خانم منشی که از پشتکار و علاقه این دو رفیق بموضوع صلح و اینکه حتی بعد از دو سال متارکه جنگ اوطان خود را ترك نموده و این راه طولانی و پر زحمت را برای تبادل افکار و ملاقات آن انجمن آمده اند بسیار

متعجب شد و آنها را بحمل رئیس کمیته ، اجرائیه مسیو در سلهویس که ضمناً یکی از وکلای پارلمان هلند نیز بود معرفی و ارائه ، طریق کرد. یزدانی برای ملاقات او به عمارت پارلمان رفت و موضوع مأموریت روحانی خود را و اینکه حامل لوح مبارک برای انجمن است بیان نمود. مشارالیه به یزدانی اظهار محبت و احترام کرد و گفت چون من در اینجا بسیار مشغولم شما لوح را بدفتر کمیته تسلیم نمائید و من دستور میدهم که آنرا مطالعه نمایند. لذا یزدانی باتفاق جناب ابن اصدق دوباره بدفتر کمیته مراجعه و این بار با نایب رئیس آن ملاقات و لوح مبارک را تسلیم نمودند و در ضمن مذاکرات معلوم شد که منظور از تشکیل این انجمن فقط متارکه ، جنگ روی اصول سیاسی و مادی بوده و بعد از حصول متارکه ، جنگ خود را از تعقیب اقدام و تلاش برای یک صلح واقعی بی نیاز دیده اند.

بعد از چند روزی جواب نامه ای بزبان فرانسه از دفتر کمیته رسید که یزدانی فوراً آنرا ترجمه نموده و بساحت اقدس ارسال داشت. از محتوای جواب معلوم شد که بمنظور واقعی حضرت عبدالبهاء که راهنمایی برای برقراری وحدت عالم انسانی و صلح عمومی جهانی بوده پی نبرده و تصور نموده اند که بهائیان برای تبلیغ مرام خودشان از آن انجمن استمداد نموده اند. بعد از مدتی کوتاه در جواب عریضه آنان لوح مبارک دوم صلح لاهای بعنوان رئیس آن انجمن مسیو در سلهویس نازل و واصل شد، این لوح ثانی نیز بمحض وصول به آن کمیته اجرائیه تسلیم شد ولی دیگر جوابی ندادند.

در این لوح دوم که صورت کامل آن در مکاتیب جلد چهارم بچاپ رسیده حضرت مولی الوری روحی لثربته الفدا در کمال عنایت و مهربانی منظور و مقصود اهل بها را در ارتباط با آن انجمن چنین بیان میفرمایند قوله الاحلی:

«ما بهائیان نهایت تعلق بان انجمن محترم داریم لهذا دو شخص محترم

بجهت ارتباطی محکم بان انجمن محترم فرستادیم زیرا امروز اهمّ مسائل از مهامّ امور در عالم انسانی مسئله صلح عمومی است. . . . «زیرا آلات و ادوات حربیه قدیم بسیار خفیف بود ولی آلات و ادوات حربیه جدیده ریشه عالم انسانی را در اندک زمانی قطع مینماید و فوق طاقت بشر است لهذا صلح عمومی در این عصر نظیر آفتابست که سبب حیات جمیع کائنات است. . . . «در ایران در این سبیل هزاران نفوس جان فدا کرده اند و هزاران بنیان ایران شد با وجود این بهیچوجه فطوری حاصل نکشت. . . . «و این معلوم است بواسطه احساسات مادیه تنفیذ این امر عظیم ممکن نه بلکه احساسات شدید و جدانیه میخواید تا از قوه بفعل آید. . . . «پس باید وحدت عالم انسانی را تأسیس نمود تا بنیان صلح عمومی برپاگردد. . . .»*

حضرت مولی الوری در یکی از الواح بنمایندگان خود در لاهه چنین تعلیم و هدایت میفرمایند، قوله الاحلی:

«لاهای جناب احمد خان یزدانی علیه بهاء الله

هوالابهی

«ای بنده آستان بهاء الله نامه مورخ به ۱۴ جون ۱۹۲۰ رسید و نامه بعضی از اعضای مجلس صلح نیز رسید و جوابی مرقوم گردید بایشان تسلیم نمائید معلوم است این جمعیت چنانچه شهرت دارد نیست. . . . «بعضای محترم در مقام صحبت اشاره کنید که مجلس لاهای پیش از حرب رئیسش امپراطور روس بود و اعضایش اعظم رجال با وجود این مانع از این حرب مهیب نکشت حال چگونه خواهد شد زیرا در مستقبل حربی شدیدتر یقیناً واقع گردد قطعاً در این شبهه نیست. مجلس لاهای چه چاره خواهد کرد ولی اساس استخراجاتی از لوح دوم صلح لاهای که متن کامل آن در مکاتیب جلد ۴ چاپ شده است.

حضرت بهاء اله روز بروز در انتشار است. . . .» «باری در انجمن ها جمیع از تعالیم جمال مبارک بحث کنید زیرا الیوم در صفحات غرب این تأثیر دارد و اگر سؤال نمایند که در حق بهاء الله چه اعتقاد دارید بگوئید آنحضرت را اول معلّم عالم و اول مربّی عالم در این عهد میدانیم . . .»

« . . . با مجلس صلح لاهای مدارا و بقدر امکان آمیزش نمائید همچو معلوم میشود که جمعیت اسپرانتو استعداد دارند و شما در لسان اسپرانتو اطلاع و مهارت دارید با اسپرانتیست های آلمان و غیره نیز مخابره کنید اوراقی که انتشار میدهید صرف عبارت از تعالیم باشد . . .» و در خاتمه این لوح منبع در مقام عنایت و تشویق میفرمایند: «از سستی و سردی مجلس لاهای محزون مگردید توکل بر خدا نمائید امید است که در نفوس لسان اسپرانتو من بعد تأثیر شدید نماید، تخرمی که حال شما افشانید البته انبات خواهد شد انباتش با خدا است. عبدالبهاء عباس.»*

قاصدین ارض اقدس از اینکه مجلس صلح طبق فرمایش حضرت عبدالبهاء «چنانچه شهرت دارند نیست» مایوس و محزون نگشتند. ترجمه انگلیسی لوح مبسوط اول را در هلند طبع و نشر نموده و حتی بسایر ممالک نیز فرستادند. جزوه دیگری نیز از اصول و تعالیم مقدّس بهائی بزبان هلندی بکمک یکنفر پروفیسور زبان دان تهیه و طبع نموده بین طالبان حقیقت و نیز در مجامع و کنفرانس هائی که برای ابلاغ تعلیمات الهی تشکیل میشد بین حضار توزیع می نمودند.

خانم منشی کمیته اجرائیه صلح وقتی مطلع شد که یزدانی اسپرانتیست است او را بمجامع اسپرانتیست های شهر لاهه معرفی کرد و آن

* این لوح مبارک در مکاتیب جلد سوم ص ۴۴۷، ۴۴۸ بچاپ رسیده است.

مجامع جلسات بزرگی برای یزدانی تشکیل دادند که بزبان اسپرانتو کنفرانس بدهد در آن موقع در هلند فقط یکنفر بهائی با اسم انزلین* در شهر زاندام وجود داشت. بمحض اطلاع از ورود مأمورین ارض اقدس و مأموریتشان آنها را بشهر خود برای نشر تعالیم مبارک دعوت کرد، ارتباط یزدانی با مجامع اسپرانتیست هلند با تأییدات و تعلیمات حضرت مولی الوری پیشرفت و رونقی جالب گرفت در جراید محلی کنفرانسهای او را اعلان میکردند و جمعیت کثیری مجتمع میشدند نطق های مفصل او درباره تعالیم مقدسه بهائی بواسطه اسپرانتیست ها بزبان محلی ترجمه میشد و قسمتی از آنها در جراید مهمه محلی درج و نشر میگردد، با کمک این انتشارات و اسپرانتیست های هلند بود که یزدانی به چندین شهر دیگر هلند از قبیل رتردام، آمستردام، زندام، هارلم و اسمر برای ادای کنفرانس راجع بتعالیم الهی بزبان اسپرانتو دعوت میشد و موفق شد بجمع کثیری بشارت ظهور جدید و نظم جهان آرای الهی را بدهد.

از وجودات مقدسه ای که در مدت اقامت کوتاه آنان بشناسانی و اقبال بامرالله موفق شد يك دانشمند موقری بود بنام مستر لکلرک Leclerque که بچندین زبان مهارت داشت، منجم و محقق بود بعد از شرکت در یکی از کنفرانسها برای ملاقات یزدانی بهتل او رفت و اظهار کرد «حقیقتی را که سی سال در طلب آن سرگردان بودم در ضمن نطق دیروز شما در امر بهائی یافتم و اینک اطلاعات و معلومات بیشتری میخواهم». این شخص چندین مرتبه بملاقات یزدانی رفت و بعد از مطالعه کتاب مستطاب مفاوضات و بعضی نشریات دیگر بکلی منقلب و مشتعل شد و بهائی گردید. جلسات متعدّد فامیلی از اعیان تشکیل داد تا یزدانی تعالیم جانبخش الهی را بآنها القا نماید،

Enzeline *

بقدری مفتون تعالیم الهی شده بود که همواره با یزدانی در خدماتش همراه بود، عریضه ای نیز بانضمام عکس خود بساحت اقدس تقدیم کرد که ملحوظ نظر و عنایات حضرت عبدالبهاء شد و بلوح مبارکی که در مکاتیب جلد سوم بچاپ رسیده است مفتخر گردید.

دو خواهر اسپرانتیست نیز که در کنفرانسهای یزدانی شرکت میکردند بامرالله اقبال نمودند و بعضی از سؤالاتی که داشتند بارض اقدس عرض و جوابی بافتخار آنان نازل شد که در مکاتیب جلد سوم مندرج است. خبر این کنفرانس ها و مقالاتی که در روزنامه منتشر میشد هیجانی در مردم انداخته بود و نفوس عدیده ای مراجعه نموده و با آنها مذاکرات امری مفصل بیان میآمد و ضمناً مقاومت ها و عکس العمل هائی نیز ایجاد میکرد. یزدانی در جزوهء شرح نزول صلح لاهای چنین مینگارد:

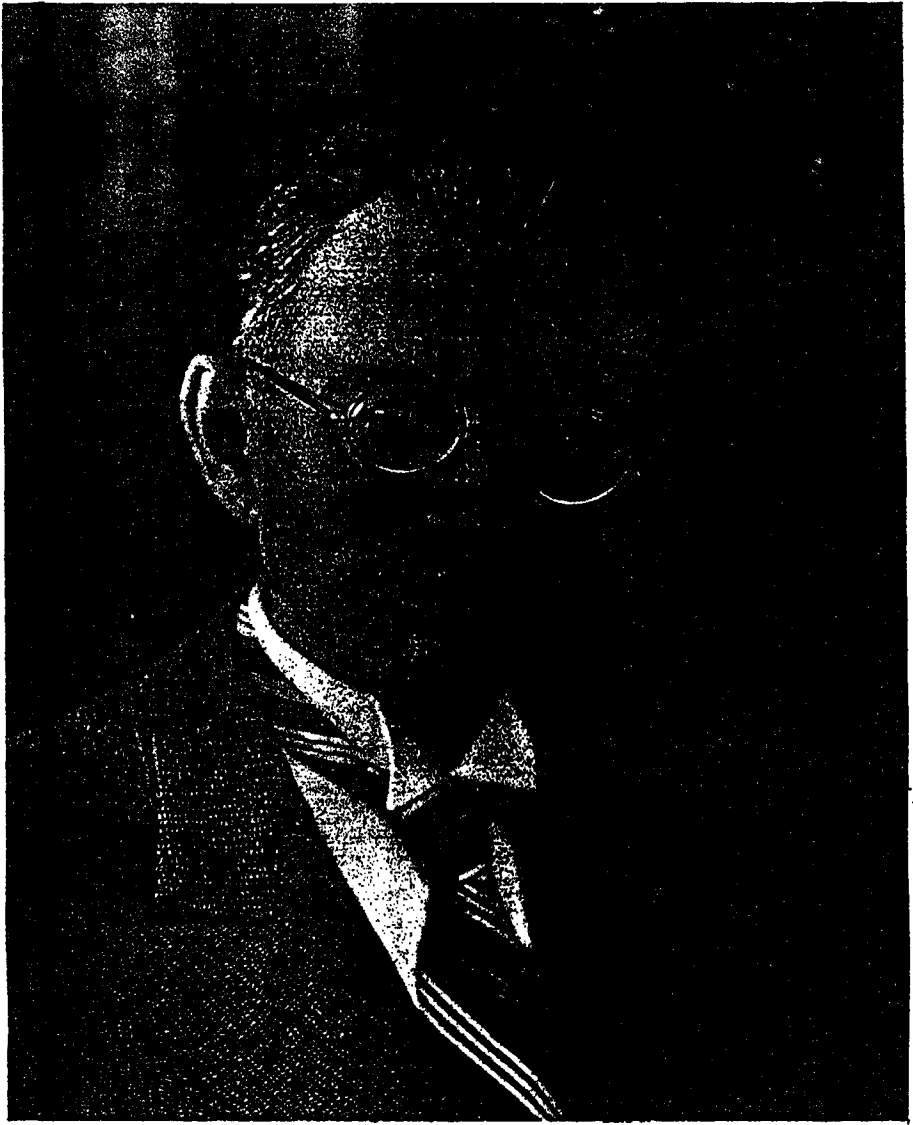
«نفوسی نیز بمقاومت برخاستند از جمله در شهر السمر که مرکز گل فروشی بود شخص اسپرانتیست کاتولیکی پس از ادای نطق بنده قیام کرده از لحاظ همعقیدگی در وحدت زبان اظهار امتنان نمود ولی از لحاظ دینی بیان کرد که مطالب جدیده را نمیتوانیم بپذیریم و کسی را حق دعوت تازه و بیان حقایق دینی نیست مگر آنکه از طرف پاپ مجاز باشد، پرسیدم که آیا شخص پاپ را مقدم و مطاع میدانید یا حضرت مسیح را؟ جواب داد البته مسیح را. جواب دادم مسیح مکرر میفرماید بسا چیزها هست که میخواهم بشما بگویم اما طاقت شنیدن آنها را ندارید ولی آنکسی که بعد از من میآید تمام حقیقت را برای شما بیان خواهد نمود* و در این صورت بیان مسائلی را که خود حضرت مسیح موکول بظهور اعظمی فرموده چه جای مداخله و اجازه پاپ است؟ شخص معترض در پاسخ فرو ماند و این اسباب مسرت اسپرانتیست های غیر

* انجیل یوحنا باب ۱۶ آیات ۱۲، ۱۳.

کاتولیک گردید. در شهر دیگری کشیشی را با چند نفر از مریدانش بملاقات و مذاکره با بنده آورده بودند. پس از آنکه با کمال تکبر و غرور منکر دعوت و ظهور جدیدی شد و ظهور حضرت مسیح را کافی برای نجات عالم انسانی دانست جواب داده شد که حضرت مسیح میفرماید که رئیس جهان می آید. بالصراحه منکر وجود چنین بشارتی در انجیل شد، و اتفاقاً بنده فراموش کرده بودم در کدام باب و در کدام يك از اناجیل اریعه است لذا با کمال توجه بملکوت ابهی (طبق هدایت قبلی حضرت عبدالبهاء) کتاب را برآداشته که آنرا تفحص نمایم. تأییدات الهیه چنان شامل شد که بمجرد گشودن کتاب انجیل در همان صفحه اول آیه مطلوبه که در باب چهاردهم انجیل یوحنا بود دیده شد بسیار باعث تعجب حاضرین و خجلت کشیش شد بطوری که دیگر نتوانست صحبت را ادامه دهد و رفت.»*

سفر یزدانی بحیفا و لاهای منجمله دو ماه که سعادت تشرّف بحضور مبارک حضرت عبدالبهاء را داشت متجاوز از هفت ماه بطول انجامید، وزارت مالیّه بعد از انقصاب مرخصی سه ماهه با استفاده از حقوق که به یزدانی داده بود چون بکار بازنگشته بود بخدمتش خاقمه داده و حقوقش را قطع کردند. یزدانی از این ماجرا بکلی بیخبر بود، زیرا بواسطه نائره جنگ بین روسیه و ترکیه کلیه ارتباطات پستی بین اروپا و ایران قطع شده بود و او از اینکه حقوق بفامیلش پرداخت نمیشود بکلی بیخبر بود، ثقل اداره و مسئولیت فامیل با نداشتن مّرّ معاش يك تنه بگردن مادرم افتاده بود. گرچه محفل مقدّس طهران پیش نهاد کمک مالی میگردند ولی او نمیخواست تحمیلی به بودجه محفل باشد، همچنین با کمال مناعت حاضر نبود که از تنگدستی مالی خود ابرازی به دو فامیل متمکن و متعصب پدری و مادری ما بکند و یا کمکی قبول کند. من

* نقل از جزوه شرح نزول لوح صلح لاهای ص ۲۶، ۲۲.



یزدانی ملبّس بلباسی شبیه آنچه در مأموریت لاهای در بر داشته

بعد از دو ماه و نیم اقامت در هلند حسب الامر مبارك این دو مبلغ امرالله و پیام آوران صلح بحیفا مراجعت کردند و در بین راه، در پاریس و اسکندریه مورد استقبال و پذیرائی کریمانه احبای عزیز قرار گرفتند. در مراجعت بساحت اقدس قریب یکماه عاکف کوی محبوب یکتا گردیده و از نعمت فوز و لقا و عنایات لائقه تخصی متمتع بودند.

یزدانی چنین مینگارد «در موقع مرخصی از ساحت اقدس که توأم با آه و حنین و تأسف و تلهف شدید بود پاکت بزرگ لاک کردهئی که مملو از الواح مبارکه بود عنایت فرمودند که در طهران تسلیم حضرت امین علیه بهاء الله نمایم هر چند این سفر خیلی طولانی و در هر قسمتی از آن مشقات و متاعب فراوان دیدم و با تصادف زمستان و سرما و برف فوق العاده و راه های خطرناک ترکیه و آذربایجان ایران بسیار مشکل و طاقت فرسا بود چنانکه چهار ماه طول کشید تا بطهران رسیدم آنهم در مراجعت از کوی محبوب بی انباز که فراق و هجرانش خود جانکداز بود معهداً بعدها بقسمتی از حکمتهای الهیه پی بردم که از این راه امر بمراجعت ایران فرمودند زیرا با اینکه ایصال الواح مبارك بایران بوسیله پست اشکالی نداشت و سریعاً و محفوظاً میرسید، یکدسته الواح مبارك بدست شخص ضعیفی مثل بنده آنهم در چنان راه طولانی و مشکل بدیهی است برای ابراز قدرت و نفوذ معنوی ارادهء مبارك در آفاق و انفس و اثبات آن بر هر بیننده و شنونده بوده است و البته این معنی را نیز دربر داشته که از همان موقع تسلیم الواح مبارك این بنده بیقین مبین بدانم که سالملاً محفوظاً بطهران خواهم رسید، زیارت احبای اسلامبول و ملاقات و مذاکره با نفوس مستعدۀ آنجا و ابلاغ و اشتهار امرالله در ارض روم و بایزید و زیارت منفی و سجن مبارك حضرت اعلی ارواحنا لرشحات دمه الفدا در ماکو و تبریز نیز از نتایج حرکت از

این طریق بوده است.» (۱)

در مدت نیم قرن اخیر از حین نزول لوح صلح لاهای تاکنون لواء نصرت امرالله در اطراف و اکناف عالم باهتزاز درآمده . این عظمت و پیشرفت امرالله برای بهائیان آتموقع غیر قابل تخیل و برای بهائیان امروزه محیر العقول است. احصائیّه . اخیر بیت العدل اعظم الهی (۲) در خاتمه نقشه هفت ساله سنه ۱۹۸۶ شاهد بارزی است بر مطلب. حضرت مولی الوری در شصت و هفت سال قبل یعنی در اواخر عهد ثالث از عهد رسولی در لوح مبارک بافتخار یزدانی باین کلمات اطمینان بخش خطاب میفرمایند: «از سستی و سردی مجلس لاهای محزون مگردید توکل بر خدا نمائید. . . تخی حال شما افشانید البته انبیا خواهد شد و انبایش با خدا است.» (۳)

الحمدلله انبیا شد و بشارتش محقق، حال در این مرحله رابع از عصر دوم کور مقدس الهی کلمات خلاقه الهی صادر از کلک منبع معهد اعزاعلی چنین مقدر و بشارت میدهد «این اولین بار در تاریخ جهان است که میتوان تمام کره ارض را با وجود اختلافات بیشمار مردمش بشکل یک واحد مجسم کرد. پس استقرار صلح جهانی نه تنها امکان دارد بلکه اجتناب ناپذیر است.» (۴) ای یزدانی ای خادم عزیز امرالله کجانی تا سلطنت و حکومت عدل الهی را بچشم سر ببینی و از پیشرفت سریع امرالله بسوی وحدت عالم انسانی و صلح جهانی که منتهی آمال و آرزوی تو بود باهتزاز آئی.

۱- نقل از جزوه شرح نزول صلح لاهای.

۲- رجوع کنید به آمار منتشره در آخرین طبع کتاب "نظر اجمالی در دیانت بهائی".

۳- مکاتیب جلد ۴۴۷، ۴۴۸.

۴- از پیام صلح جهانی اکتبر ۱۹۸۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِرَأْيِ اجْرَاءِ صَلَاحِ عَمَلِي

Dec. 1919

بولاند لاهای در محل ترنیا استریت نر ۱۱

بنیت مرکزی برای ایوای صلح دینی

- | | |
|---------------------------------|---------------------|
| دکتور . م . سی درسیلوئیس | از سبیل (از بولاند |
| ث . باردون آوکسوارد | از سوی |
| پروفسور . ر . آت میرا | از اسپانیا |
| سیس فانی بزق اندروز | از ممالک شرقی |
| کت . لوس دیکینسون | از پنلستان |
| دکتور . آ . کیو این | از یونگر |
| پروفسور . دکتور . گنت | از نوج |
| پروفسور . دکتور . لاماش | از اطریش |
| پروفسور . دکتور . پیش لوریا | از ایلیا |
| پول دولت | از بلژیکا |
| ج . شیرر فرمان | از سوئیس |
| پروفسور . دکتور . واتر شویگ | از آلمان |
| ذابستونینک | از دانمارک |
| دکتور . ب . ب . دو جگت وان بیگت | ان دوکت |
| مشی عام | از لاهی |

کمال دین

ای اول اشخاص خیر خواه محترم عالم انسانی * نامه های شما که در این مدت حرب ارسال نمودید نرسید * در این ایام یکنامه بتاريخ (۱۱ فوریه ۱۹۱۶) رسید و فوراً جواب تحریر میگردد مقصد شما سزاوار هزار ستایش است * زیرا خدمت بعالم انسانی مینمائید * و این سبب راحت وآسایش عموم میست این حرب اخیر بر عالم و عالمیان ثابت کرد که حزب نویر انیست صلح عمومی آبادی * حرب ممانتست و صلح حیات * حرب درندگیست و خونخواری و صلح مهربانی و انسانی * حرب از مقتضای عالم طبیعت است و صلح از اساس دین الهی * حرب ظلمت اندر ظلمت است و صلح انوار آسمانی * حرب هادم بنیان انسانی و صلح حیات ابدی عالم انسانی * حرب مشابهت بانکرک خونخوارست * و صلح مشابهت ملائکه آسمانی * حرب منازعه بقا است * صلح تعاون و تعاوضد بین ملل در اینجهان و سبب رضایت حق در جهان آسمانی * نفسی نموده که وجدانش شهادت بر این ندهد که الیوم در عالم انسانی امری اعظم از صلح عمومی نیست هر منصفی بر این شهادت میدهد * و آن انجمن محترم رامیپرستند

برا نیتشان چنان که این ظلمات مبدل بنور گردد و این خونخواری
 بدل بمربانی و این نعمت بنعمت و این زحمت برحمت * و این
 نض و عداوت بآلفت و محبت منقلب شود * لذا همت آن
 شخص محترمه شایان ستایش و نیایش است * ولی در نزد
 نوس آگاه که مطلع هستند بر روابط ضروریه که منبعت از حقایق
 شیا است ملاحظه مینمایند که مسأله واحده چنانکه باید و شاید
 نمود در حقیقت انسانیه نماید زیرا تا عتول بشری اتحاد حاصل
 کند هیچ امر عظیمی تحقق نیابد * حال صلح عمومی امریست
 عظیم ولی وحدت وجدان لازمست که اساس این امر عظیم
 گردد * تا اساس متین شود * و بنیان رزین گردد * لهذا حضرت
 بهاء الله پنجاه سال پیش بیان صلح عمومی فرمود * در حالتیکه
 در قلعه عکا مسجون بود و مظلوم بود و محصور بود * این امر
 عظیم یعنی صلح عمومی را بجمیع ملوک مرقوم فرمود * و در شرق
 در بین دوستان خویش تاسیس فرمود * افق شرق بسیار
 ناریک بود * و ملل در نهایت بغض و عداوت بایکدیگر * و ادیان
 تشنه خون یکدیگر بودند * ظامت اندر ظامت بود * در چنین
 زمانی حضرت بهاء الله از افق شرق مانند آفتاب طلوع کرد
 و بانوار این تعالیم ایران را روشن فرمود *

* از جمله تعالیم * اعلان صلح عمومی بود * کسانیکه پیروی
 کردند از هر ملت و از هر دین و مذهب در نهایت محبت اجتماع

نمودند * بدرجهٔ که محافل عظیمه تشکیل میشد که از جمیع ملل
 وادیان شرق مرکب بود * هر نفسی داخل آنجمن میشد میدیدیک
 ملتست ویک تعالیم * ویک مسلک است ویک ترتیب * زیرا
 تعالیم حضرت بهاء الله منحصر در تأسیس صلح عمومی نمود
 تعالیم کثیره بود که معاونت و تأیید صلح عمومی مینمود
 ﴿ از جمله ﴾ تحری حقیقت تا عالم انسانی از ظلمت تقالید نجات
 یابد و بحقیقت پی برد * این قیص رثیت هزاران ساله را بدرد
 ویندازد * و پرهنی که در نهایت تنزیه و تقدیس در کارخانهٔ
 حقیقت بافته شده بیوشد و چون حقیقت یکیست تعدد قبول
 نمیکند * لهذا افکار مختلفه منتهی بفکر واحد گردد *
 ﴿ و از جملهٔ تعالیم حضرت بهاء الله ﴾ وحدت عالم انسانیست که
 جمیع بشر اغنام الهی و خدا شبان مهربان * این شبان بجمیع اغنام
 مهربانست * زیرا اکل را خلق فرموده * و پرورش داده * و رزق
 احسان میدهد و محافظه میفرماید * شبهه نماند که این شبان بجمیع
 اغنام مهربانست * و اگر در بین این اغنام جاهلانی باشند باید تعلیم
 کرد و اگر اطفالی باشند باند تربیت نمود تا بیلوغ رسند * و اگر
 بیماری باشد باید درمان نمود * نه اینکه گره و عداوتی داشت *
 باید مانند طبیب مهربان این بیمارهای نا دانا را معالجه نمود *
 ﴿ و از جملهٔ تعالیم حضرت بهاء الله ﴾ اینکه دین باید سبب الفت
 و محبت باشد * اگر سبب کلفت گردد لزومی ندارد *

﴿ واز جمله تعالیم بهاء الله ﴾ اینکه دین باید مطابق علم و عقل باشد تا در قلوب انسانی نفوذ نماید * اساس متین باشد نه اینکه عبارت از تقلید باشد *

* (واز جمله تعالیم بهاء الله) * تعصب دینی * و تعصب جنسی و تعصب سیاسی * و تعصب اقتصادی * و تعصب وطنی * هادم بنیان انسانیت * تا این تعصبات موجود عالم انسانی راحت نماید شش هزار سالست که تاریخ از عالم انسانی خبر میدهد * در این مدت شش هزار سال عالم انسانی از حرب و ضرب و قتل و خونخواری فارغ نشد * در هر زمانی در اقلیمی جنگ بود * و این جنگ یا منبعت از تعصب دینی بود * و یا منبعت از تعصب جنسی * و یا منبعت از تعصب سیاسی * و یا منبعت از تعصب وطنی * پس ثابت و محقق گشت که جمیع تعصبات هادم بنیان انسانیت و تا این تعصبات موجود منازعه بقا مستولی * و خونخواری و درندگی مستمر * پس عالم انسانی از ظلمات طبیعت جز بترك تعصب و اخلاق ملکوتی نجات نیابد و روشن نکردد چنانچه از پیش گذشت * اگر این تعصب و عداوت از جهت دین است دین باید سبب الفت گردد * والا ثمری ندارد * و اگر این تعصب تعصب ملیست جمیع نوع بشر ملت واحده است جمیع از شجره آدمی روئیده * اصل شجره آدم است و شجره واحده است * و این ملل بمنزله اغصانست * و افراد انسانی بمنزله برك و شکوفه

و آثار * دیگر ملل متعدده تشکیل کردند * و بدین سبب
خونریزی نمودن و بنیان انسانی بر انداختن * این از جهل انسانیت
و غرض نفسانی * و اما تعصب وطنی این نیز جهل محض است
زیرا روی زمین وطن واحد است * هر انسان در هر نقطه
از کره ارض زندگی میتواند * پس جمیع کره ارض وطن
انسانست * این حدود و ثغور را انسان ایجاد کرده * در خلقت
حدود و ثغوری تعیین نشده * اورپا یکقطعه است * آسیا
یکقطعه است * افریقا یکقطعه است * امریکا یکقطعه است
استرالیا یک قطعه است * اما بعضی نفوس نظر بمقاصد شخصی
و منافع ذاتی هر یک از این قطعات را تقسیم نموده اند * و وطن
خویش انکاشته اند * خدا در بین فرانس و آلمان فاصله خلق
نفرموده متصل بیکدیگر است بلی در قرون اولی نفوسی از اهل
غرض بجهت تمشیت امور خویش حدود و ثغوری معین نمودند *
و روز بروز اهمیت یافته تا این سبب عداوت کبری و خونریزی
و درندگی در قرون آتیه کشت * و بهمین قسم غیرمتناهی خواهد
بود * و این فکر وطن اگر در ضمن دایره محصوره ماند سبب
اول خرابی عالمست * هیچ عاقلی و هیچ منصفی اذعان باین اوهام نماید
و هر قطعه محصوره را که نام وطن می نهیم و با اوهام خویش مادر
می نامیم و حال آنکه کره ارض مادر کل است نه این قطعه محصوره
خلاصه ایامی چند روی این زمین زندگانی مینمائیم و عاقبت در آن

دفن می شویم * قبر ابدی ماست * آیا جائز است بجهت این قبر ابدی بخونخواری پردازیم و همدیکر را بدریم * حاشا و کلا نه خداوند راضی نه انسان طافل اذعان این کار مینماید * ملاحظه نمائید که وحوش مبارک ابدأً منازعه وطنی ندارند * بایکدیگر در نهایت الفتند * و محتمماً زندگانی میکنند * مثلاً اگر کبوتری شرقی و کبوتری غربی * و کبوتری شمالی و کبوتری جنوبی بالتصادف در آن واحد درجائی جمع شوند فوراً بیکدیگر الفت نمایند و همچنین جمیع حیوانات مبارکه از وحوش و طیور * و لیکن حیوانات درنده بمجرد تصادف بایکدیگر در آویزند و پیرخاش بر خیزند * و یکدیگر را بدرند * و ممکن نیست در بقعه واحده زندگانی کنند * همه متفرقند و مهتور * و متحاربند و متنازع و اما تعصب اقتصادی این معلوم است که هر چه روابط بین ملل از دیاد یابد و مبادله امتعه تکرر جوید * و هر مبدأ اقتصادی در هر اقلیمی تأسیس یابد بالمال بسائر اقالیم سرایت نماید و منافع عمومی رخ بکشد * دیگر تعصب بجهت چه *

و اما در تعصب سیاسی باید متابعت سیاست الله کرد * و این مسلم است که سیاست الهیه اعظم از سیاست بشریه است * باید متابعت سیاست الهیه نمائیم و او بجمیع افراد خلق یکسانست هیچ تفاوتی ندارد و اساس ادیان الهیست * ﴿ و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله ﴿ ایجاد لسان واحد است که

تعمیم بین بشر کردد * پنجاه سال پیش این تعلیم از قلم حضرت بهاء الله صادر شد * تا این لسان عمومی سبب ازاله سوء تفاهم بین جمیع بشر کردد *

﴿ و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله ﴾ وحدت نساء و رجالست که عالم انسانرا دو بال است * يك بال رجال و يك بال نساء تا دو بال متساوی نکردهد مرغ پرواز نماید * اگر يك بال ضعیف باشد پرواز ممکن نیست تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجات چنانکه باید و شاید ممتنع و محال ﴿ و از جمله تعالیم بهاء الله ﴾ مواسات بین بشر است * و این

مواسات اعظم از مساواتست * و آن اینست که انسان خود را بر دیگری ترجیح ندهد * بلکه جان و مال فدای دیگران کند اما نه بعنف و جبر که این قانون کردد * و شخصی مجبور بر آن شود بلکه باید بصرافت طبع و طیب خاطر مال و جان فدای دیگران کند * و بر فقرا انفاق نماید * یعنی بآرزوی خویش چنانکه در ایران در میان بهائیان مجری است *

﴿ و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله ﴾ حریت انسانست که بقوه معنویه از اسیری عالم طبیعت خلاص و نجات یابد * زیرا تا انسان اسیر طبیعت است حیوان درنده است زیرا منازعه بقا از خصائص عالم طبیعت است * و این مسأله منازعه بقا سرچشمه جمیع بلا یا است * و نکبت کبری *

* (واز جمله تعالیم بهاء الله.) * اینکه دین حصن حصین است
 اگر بنیان دین متزلزل ووهین گردد هرچ و مرج رخ دهد
 و بکلی انتظام امور مختل شود * زیرا در عالم انسانی دورادع است
 سه از ارتکاب ردائل حفظ می نماید * یک زادع قانونست که
 مجرم را عذاب و عقاب مینماید ولی قانون رادع از جرم مشهود است
 رادع از جرم مخفی نیست * و اما رادع معنوی دین الهی رادع
 از جرم مشهود و مخفی هر دو است * و انسان را تربیت مینماید
 و تهذیب اخلاق می کند * و مجبور بر فضائل مینماید * و اعظم
 جهت جامعه است که تکفل سعادت عالم انسانی میکند *
 اما مقصود از دین دین تحقیقی است نه تقلیدی * اساس ادیان
 الهی است نه تقالید بشری *

* و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله * اینکه هر چند مدنیت مادی
 از وسائط ترقی عالم انسانست * ولی تا منضم بمدنیت الهیه نشود
 نتیجه که سعادت بشریه است حصول نیابد * ملاحظه کنید
 که این سفائن مدرعه که شهری را در یک ساعت ویران مینماید
 از نتایج مدنیت مادیست * و همچنین توپهای کروپ * و همچنین
 نقشکهای ملوزن * و همچنین دینامیت و همچنین غواصهای تحت
 لیجر * و همچنین تورپت * و همچنین سیارات متدرعه * و همچنین
 لیاذلت آتش فشان * جمیع این آلات از سیئات مدنیت
 مادیست * اگر مدنیت مادیه منضم بمدنیت الهیه بود هیچ این

آلات ناریه ایجاد نمی گشت * بلکه قوای بشریه جمیع محمول
 باختراعات نافع می شد * و محصور در اکتشافات فاضله
 می گشت * مدنیت مادیه مانند زجاجست * و مدنیت الهیه مانند
 سراج * زجاج بی سراج تاریک است * مدنیت مادیه مانند
 جسم است * ولو در نهایت طراوت و لطافت و جمال باشد
 مرده است * مدنیت الهیه مانند روح است این جسم باین روح
 زنده است * و الا جیفه گردد * پس معلوم شد عالم انسانی محتاج
 بنفثات روح القدس است * بدون این روح عالم انسانی
 مرده است * و بدون این نور عالم انسانی ظلمت اندر ظلمت است
 زیرا عالم طبیعت عالم خنوائیست * تا انسان ولادت ثنویه از عالم
 طبیعت نماید * یعنی منسلخ از عالم طبیعت نکردد حیوان
 محض است * تعالیم الهی این حیوان را انسان مینماید .
 ﴿ و از جمله تعالیم بهاء الله ﴾ تعمیم معارفست * باید هر طفل را
 بقدر لزوم تعلیم علوم نمود * اگر ابوین مقتدر بر مصارف این تعلیم
 فیها والا باید هیئت اجتماعیه آن طفل را وسائط تعلیم مهیا نماید .
 ﴿ و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله ﴾ عدل و حق است تا این
 در حیز وجود تحقق نیابد جمیع امور مختل و معوق و عالم انسانی
 عالم ظلم و عدوانست و عالم تعدی و بطلان *
 خلاصه امثال این تعالیم بسیار است * این تعالیم متعدده که اساس
 اعظم سعادت عالم انسانیست و از سنوحت رحمتی باید منضم

بمسئله صلح عمومی گردد و مزوج بآن شود * تا اینکه نتیجه بخشد
 والا تنها مسئله صلح عمومی را در عالم انسانی تحقیقش مشکل است
 تعالیم حضرت بهاء الله چون ممتاز با صلح عمومیست لهذا منزله
 مائده ایست که از هر قسم اطعمه نفیسه در آن سفره حاضر
 هر نفسی مشتهیات خویشرا در آن خوان نعمت بی پایان می یابد
 اگر مسأله منحصر در صلح عمومی باشد نتایج عظیمه چنانکه
 منظور و مقصود است حصول نیابد * باید دائره صلح عمومی
 چنان ترتیب داده شود که جمیع فرق عالم و ادیان آرزوی خویشرا
 در آن بیابند * حال تعالیم حضرت بهاء الله چنین است که منتهی
 آرزوی جمیع فرق عالم * چه از فرق دینی و چه از فرق سیاسی
 و چه از فرق اخلاقی * چه از فرق قدیمه و چه از فرق حدیثه
 کل نهایت آرزوی خویشرا در تعالیم حضرت بهاء الله می یابند
 مثلا اهل ادیان در تعالیم بهاء الله تأسیس دین عمومی مییابد که
 در نهایت توافق با حال حاضره است * فی الحقیقه هر مرض
 لاعلاج را علاج فوریت * و هر دردی را درمان و هر سم نقیص را
 دریاق اعظم است * زیرا اگر بموجب تقلید حاضره ادیان بخوایم
 عالم انسانرا نظم و ترتیب دهیم و سعادت عالم انسانرا تأسیس
 نمائیم ممکن نه * حتی اجرایش محال * مثلا اجرای احکام تورات
 الیوم مستحیل است * و همچنین سایر ادیان بموجب تقلید
 موجوده * ولکن اساس اصلی جمیع ادیان الهی که تعلق بفضائل

عالم انسانی دارد و سبب سعادت عالم بشر است در تعلیمات حضرت
 بهاء الله بنحو اکل موجود * و همچنین مالی که آرزوی حریت
 نمایند حریت معتدله که کافل سعادت عالم انسانیست و ضابط
 روابط عمومی در نهایت قوت و وسعت در تعالیم حضرت بهاء الله
 موجود * و همچنین حزب سیاسی آنچه اعظم سیاست عالم
 انسانیست بلکه سیاست الهی در تعالیم حضرت بهاء الله موجود
 و همچنین حزب مساوات که طالب اقتصاد است * الی الآن جمیع
 مسائل اقتصادی از هر حزبی که در میان آمده قابل اجرانه
 مگر مسأله اقتصادی که در تعالیم حضرت بهاء الله * و قابل
 الاجراست و از آن اضطراری در هیئت اجتماعیه حاصل نکردد
 و همچنین سائر احزاب * چون بنظر عمیق دقت نماید ملاحظه
 میکنید که نهایت آرزوی آن احزاب در تعالیم بهاء الله موجود
 این تعالیم قوه جامعه است در میان جمیع بشر و قابل الاجرا
 لکن بعضی تعالیم است از سابق نظیر احکام تورات که قطعاً
 الیوم اجرائش مستحیل * و همچنین سائر ادیان و سائر افکار
 فرق مختلفه و احزاب متنوعه * مثلاً مسأله صلح عمومی حضرت
 بهاء الله میفرماید که باید هیئت محکمه کبری تشکیل شود
 زیرا جمعیت امم هر چند تشکیل شد ولی از عهده صلح عمومی
 بر نیاید * اما محکمه کبری که حضرت بهاء الله بیان فرموده این
 وظیفه مقدسه را بنهایت قدرت و قوت ایفا خواهد کرد *

وان اینست که مجالس ملیه هر دولت و مملکت یعنی پارلمان‌ها اشخاصی
 از نخبه آن ملت که در جمیع قوانین حقوق بین‌دولی و بین‌مللی
 مطلع و در فنون متفکر و بر احتیاجات ضروریه عالم انسانی در این
 ایام واقف و دو شخص یا سه شخص انتخاب نمایند بحسب کثرت
 و قلت آن ملت * این اشخاص که از طرف مجلس ملی یعنی پارلمان
 انتخاب شده‌اند * مجلس اعیان نیز تصدیق نمایند * و همچنین مجلس
 شیوخ و همچنین هیئت وزراء و همچنین رئیس جمهور یا امپراطور
 تا این اشخاص منتخب عموم آن ملت و دولت باشند * از این
 اشخاص محکمه کبری تشکیل میشود * و جمیع عالم بشر در آن
 مشترکست * زیرا هر یک از این نمایندگان عبارت از تمام آن
 ملتست * چون این محکمه کبری در مسئله از مسائل بین‌المللی
 یا بالاتفاق یا بالا کثریه حکم فرماید * نه مدعیان بهانه‌ماند * نه مدعی
 علیه را اعتراضی * هر گاه دولتی از دولتی یا ملتی از ملل در اجرای
 تنفیذ حکم مبرم محکمه کبری تملل و تراخی نماید عالم انسانی بر او
 قیام کند * زیرا ظهیر این محکمه کبری جمیع دول و ملل عالمند
 ملاحظه فرمائید که چه اساس متینی است * ولیکن از جمعیت
 محدود و محصور مقصود چنانکه باید و شاید حصول نیابد *

این حقیقت حالست که بیان میشود * تمالم حضرت بهاء الله را
 ملاحظه نمائید که بچه قوتست * در حالتیکه حضرتش در سجن
 عکا بود و در تحت تضييق و تهديد دو پادشاه خونخوار * با وجود

این تعالیمش بکمال قوت در ایران وسائر بلاد انتشار یافت و هر
تعلیمی از تعالیم ویا هر مبدئی از مبادی ویا هر فرقه‌ای از فرق اگر
در تحت تهدید يك سلطنت قاهره خونخواری افتد در اندك
زمانی مضمحل شود * حال پنجاه سال بهائیان در ایران در اكثر
دیار در تحت تضییق تام و تهدید سیف و سنان بودند * هزاران
نفوس در مشهد فدا جان باختند * و قتل شمشیر ظلم و عدوان
گشتند * و هزاران خاندان محترم از بنیان ریشه کن شدند *
و هزاران اطفال بی پدر شد * و هزاران پدران بی پسر گشت
و هزاران مادر بر جنازه پسر سر بریده فریاد و فغان نمود * جمیع
این ظلم و عدوان و درندگی و خونخواری در انتشار تعالیم بهاء الله
رخنه و فتوری نمود * روز بروز انتشار بیشتر گشت و قوت
و قدرت بیشتر ظاهر شد *

و شاید نفوسی نوهوس از ایرانیان مضامین الواح حضرت
بهاء الله و یا مفاهیم مکاتیب عبد البهارا بنام خویش بنکارد و بان
جمعیت محترم برسانند * شما آگاه این نکته باشید زیرا هر نفسی
ایرانی که بخمال خویش شهرتی خواهد * یا مقصدی دارد مضامین
الواح حضرت بهاء الله را بتامه گرفته * بتام خویش و یا آنکه
بنام فرقه خویش انتشار میدهد * چنانکه در انجمن وحدت
نژاد پیش از حرب در لندن واقع شد * شخصی ایرانی مضامین
الواح حضرت بهاء الله را ضبط نمود و در آن جمعیت وارد شد

و بنام خویش خطابه نمود و انتشار داد * و حال آنکه عیناً عبارت
 حضرت بهاء الله بود * از این نفوس چند نفر باروپ رفتند *
 و سبب تخدیش اذهان اهالی اروپ و تشویش افکار بعضی
 مستشرقین شدند * شما این نکته را ملاحظه داشته باشید *
 زیرا این تعالیم پیش از ظهور بهاء الله کلمه از آن در ایران مسموع
 نشده بود * این را بحقیق فرمائید تا بر شما ظاهر و آشکار شود
 بعضی نفوس طوطی صفتند * هر صدائیرا بیاموزند و آن
 آواز را یخوانند * ولکن خود از آنچه میگویند بیخبرند *
 و فرقه در ایران الآن عبارت از نفوس معدوده هست که اینهارا
 بابی میگویند خود را نسبت بحضرت باب میدهند * ولی بکلی
 از حضرت باب بیخبرند * تعالیم خفیه دارند که بکلی مخالف تعالیم
 بهاء الله است * و در ایران مردم میدانند * ولی چون باروپ آیند
 تعالیم خویش را مخفی دارند * تعالیم حضرت بهاء الله را بر اسان
 رانند * زیرا میدانند که تعالیم حضرت بهاء الله نافذ است لهذا
 این تعالیم بهاء الله را باسم خود شهرت دهند * اما تعالیم خفیه
 ایشان میگویند مستفاد از کتاب بیانست و کتاب بیان
 از حضرت باب * شما چون ترجمه کتاب بیان که در ایران شده
 بدست آرید بحقیقت پی میبرید که تعالیم بهاء الله بکلی مباین
 تعالیم این فرقه است * مبدا از این نکته غفلت کنید و اگر
 حقیقت را بیشتر تعمیری بخواید از ایران استفسار نمائید *

باری آنچه در جمیع عالم سیر و سیاحت شود آنچه معمور است
 از آثار الفت و محبتست و آنچه مطمور است از نتائج بغض
 و عداوت * با وجود این عالم بشر متنبه نشود * و از این خواب
 غفلت بیدار نکرده * باز در فکر اختلاف و نزاع و جدال افتد
 که صف جنگ بیاراید * و در میدان جدال و قتال جولان کند
 و همچنین ملاحظه در کون و فساد و وجود و عدم کرده هر کائی
 از کائنات مرکب از اجزاء متنوعه متعدده است و وجود هر شیئی
 فرع ترکیب است * یعنی چون بین عناصر بسیطه ترکیبی واقع
 گردد از هر ترکیبی کائی تشکیل شود * وجود موجودات بر این
 منوالست * و چون در آن ترکیب اختلال حاصل گردد تحلیل شود
 و تفریق اجزاء گردد آن کائن معدوم گردد * یعنی انعدام هر شیئی
 عبارت از تحلیل و تفریق عناصر است * پس هر الفت و ترکیب
 در بین عناصر سبب خیانتست و اختلاف و تفریق سبب ممت *
 بالجمله تجاذب و توافق اشیاء سبب حصول ثمره و نتائج
 مستفیده است و تنافر و تخالف اشیاء سبب انقلاب و اضمحلال
 است از تآلف و تجاذب جمیع کائنات ذی حیات مثل نبات
 و حیوان و انسان تحقق یابد و از تخالف و تنافر انحلال حاصل گردد
 و اضمحلال رخ بکشد لهذا آنچه سبب ائتلاف و تجاذب و اتحاد
 بین بشر است حیات عالم انسانست و آنچه سبب اختلاف و تنافر
 و تباعد است علت ممت بشر است * و چون بکشتزاری

سرور نمائی که زرع و نبات و کل و ریحان پیوسته است و جمعیتی
 تشکیل نموده دلیل بر آنست که آن کشتزار و گلستان بتربیت
 دهقان کاملی انبات و ترتیب شده است * و چون پریشان و بی ترتیب
 و متفرق مشاهده نمائی دلیل بر آنست که از تربیت دهقان ماهر
 محروم بلکه گیاه خود روئیست * پس واضح شد که الفت
 و التیام دلیل بر تربیت مربی حقیقی است * و تفریق و آشفت
 برهان وحشت و محرومیت از تربیت الهی * اگر معترضی
 اعتراض کند که طوائف و امم و شعوب و ملل عالم را آداب و رسوم
 و اذواق و طبائع و أخلاق مختلف * و افکار و عقول و آراء متباین
 با وجود این چگونه وحدت حقیقی جلوه نماید * و اتحاد تام بین
 بشر حاصل گردد * کوئیم اختلاف بدو قسم است يك اختلاف
 سبب انعدام است و آن نظیر اختلاف ملل متنازعه و شعوب
 متباززه که یکدیگر را محو نمایند * و خائمان بر اندازند و راحت
 و آسایش سلب کنند * و خونخواری و درندگی آغاز نمایند *
 و این مذموم است * اما اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است
 آن عین کمال است و سبب ظهور موهبت الهی * ملاحظه نمائید
 کلهای حدائق هر چند مختلف النوع و متفاوت اللون و مختلف
 الصور و الاشکالند * ولی چون از يك آب نوشند و از يك باد نشو
 و نما نمایند * و از حرارت و ضیاء يك شمس پرورش نمایند * آن
 تنوع و اختلاف سبب از دیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد *

این اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبایع سبب
 زینت عالم انسانیست این ممدوحست * و همچنین این تنوع
 و اختلاف چون تفاوت و تنوع اجزاء و اعضای انسانست که
 سبب ظهور جمال و کمالست * چون این اعضا و اجزای متنوعه
 در تحت نفوذ سلطان روحست و روح در جمیع اجزاء و اعضا
 سریان دارد * و در عروق و شریان حکم رانست * این اختلاف
 و تنوع مؤید ائتلاف و محبت است و این کثرت اعظم قوه و وحدت
 اگر حدیقه را کل و ریاحین و شکوفه و اثمار و اوراق و انصاف
 و اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشد
 بهیچوجه لطافتی و حلاوتی ندارد * و لکن چون الوان و اوراق
 و ازهار و اثمار کونا کون باشد هر یکی سبب تزیین و جلوه
 سائرین گردد و حدیقه انیقه شود * و در نهایت لطافت و طراوت
 و حلاوت جلوه نماید * به چنین تفاوت و تنوع افکار و اشکال و آراء
 و طبائع و اخلاق عالم انسانی * چون در ظل قوه واحده و نفوذ
 کلمه و وحدانیت باشد در نهایت عظمت و جمال و علویت و کمال
 ظاهر و آشکار شود * الیوم جز قوه کلمه الله که محیط بر حقائق
 اشیاست عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانرا در ظل
 شجره واحده جمع نتواند * اوست نافذ در کل اشیاء و اوست
 محرک نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی *
 الحمد لله الیوم نورانیت کلمه الله بر جمیع آفاق اشراق نموده

وازهرفرقوطوائفومللو شعووبوقبائل
 وادیانومذاهبدرظلكله وحدانیت
 واردودرنهایتائتلافمجتمع
 ومتحدومتفقند
 ﴿عبدالبهاءعباس﴾

﴿نامه در خصوص تعالیم حضرت بهاء الله چندی﴾
 (پیش در زمان حرب مرقوم گردید)
 (مناسب دانست که ضم باین)
 (نامه گردد)

مَعَالِمْ

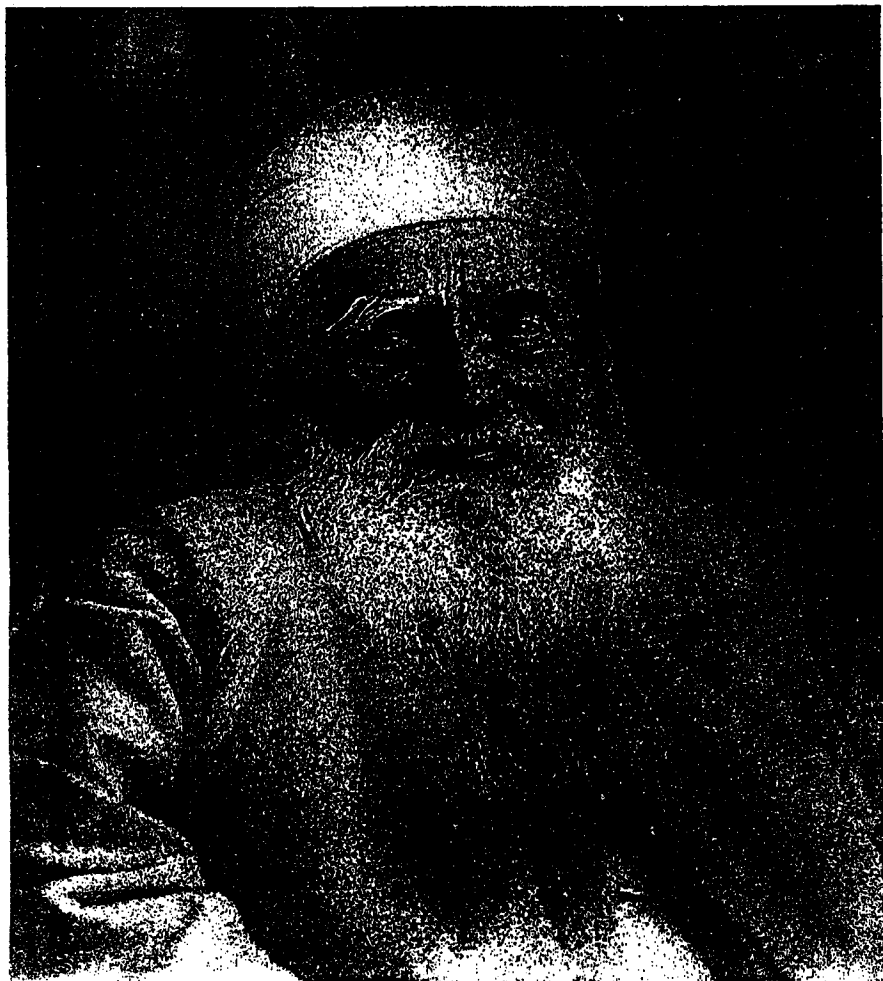
ای اهل عالم طلوع شمس حقیقت محض نورانیت عالم است
 وظهور رحمانیت در انجمن بنی آدم نتیجه وثمر مشكور
 وسنوحات مقدسه هر فیض موفور * رحمت صرف است
 وموهبت بحت ونورانیت جهان وجهانیان ائتلاف * والتیام است
 ومحبت وارتباط * بلکه رحمانیت ویکانگی وازاله ییکانگی
 ووحدت با جمیع من علی الارض در نهایت آزادی وفرزانیگی
 جمال مبارک میفرماید همه باریکدارید وبرک یکشا خسار *

عالم وجود را بیک شجر و جمیع نفوس بمنزله اوراق و ازهار و اثمار
 تشبیه فرمودند لهذا باید جمیع شاخه و برگ و شکوفه و ثمر در نهایت
 طراوت باشند * و حصول این لطافت و حلاوت منوط بارتباط
 و الفت است * پس باید یکدیگر را در نهایت قوت نكهداری
 نمایند و حیات جاودانی طلبند * پس احبای الهی باید در عالم وجود
 رحمت رب و دود کردند و موهبت ملیک غیب و شهود * نظر را
 پاک نمایند و نوع بشر را برگ و شکوفه و ثمر شجر ایجاد مشاهده
 کنند * همیشه باین فکر باشند که خیری بنفسی رسانند و محبت
 و رعایتی و مودت و اطاعتی بنفسی نمایند * دشمنی نبینند و بدخواهی
 نشمرند * جمیع من علی الارض را دوست انکارند * و اغیار را
 یار دانند و بیگانه را آشنا شمردند و بقیدی مقید نباشند بلکه از هر
 بندی آزاد کردند * الیوم مقرب درگاه کبریا نفسی است که جام
 وفا بخشد و اعدا را در عطا مبذول دارد حتی ستمگر بیچاره را
 دستگیر شود * و هر خصم لدود را یار و دود * اینست و صایای
 جمال مبارک * اینست نصایح اسم اعظم * ای یاران عزیز جهان
 در جنک وجدالست و نوع انسان در نهایت خصومت و وبال *
 ظلمت جفا احاطه نموده و نورانیت وفا پنهان گشته * جمیع ملل
 و اقوام عالم چنک تیز نموده * و بایکدیگر جنک و ستیز مینمایند
 بنیان بشر است که زیر و زبر است * هزاران خانمانست که بیسر
 و سامانست * در هر سالی هزاران هزار نفوس در میدان

حرب و جدال آغشته بخاك و خونست * و خیمهٔ سعادت و حیات
 منگوس و سرنگون * سروران سرداری نمایند و بخونریزی
 افتخار کنند و بفتنه انگیزی مباحات نمایند * یکی گوید که من
 شمشیر بر رقاب امتی آختم * و دیگری گوید مملکتی باخاك
 یکسان ساختم * و یکی گوید من بنیاد دولتی بر انداختم * اینست
 مدار شرف و مباحات بین نوع بشر * در جمیع جهات دوستی
 و راستی مذموم و آشتی و حق پرستی مقدوح * منادی صالح
 و صلاح و محبت و سلام آیین جمال مبارکست که در قطب امکان
 خیمه زده و اقوام را دعوت مینماید * پس ای یاران الهی قدر
 این آئین نازنین بدانید * و بموجب آن حرکت و سلوک فرمائید
 و سبیل مستقیم و منهج قویم پیمائید و بخلق بنمائید * آهنگ
 ملکوت بلند کنید و تعالیم و وصایای رب و دود منتشر نمائید
 تا جهان جهان دیگر شود * و عالم ظلمانی منور گردد * و جسد
 مردهٔ خلق حیات تازه جوید * هر نفسی بنفس رحمانی حیات
 ابدیه طلبد * این زندگانی عالم فانی در اندک زمانی منتهی
 گردد * و این عزت و ثروت و راحت و خوشی خاکدانی عنقریب
 زائل و فانی شود * خلق را بخدا بخوانید و نفوس را بروش و سلوک
 ملأً اعلیٰ دعوت کنید * یتیمان را پدر مهربان گردید و بیچارگان را
 ماجأ و پناه شوید * فقیران را کنز غنا گردید و مریضان را
 درمان و شفا * معین هر مظلومی باشید و محیر هر محروم *

در فکر آن باشید که خدمت بهر نفسی از نوع بشر نمائید
 و باعراض و انکار و استکبار و ظلم و عدوان اهمیت ندهید و اعتنا
 نکنید * بالعکس معامله نمائید * و بحقیقت مهربان باشید
 نه بظاهر و صورت * هر نفسی از احبای الهی یابد فکر را در این
 حصر نماید که رحمت پروردگار باشد * و موهبت آمر زکار * بهر
 نفسی برسد خیری بنماید * و نفعی برساند و سبب تحسین
 اخلاق گردد و تعدیل افکار * تا نور هدایت تابد
 و موهبت حضرت رحمانی احاطه نماید * محبت
 نور است در هر خانه بتابد * و عداوت
 ظامت است در هر کاشانه لانه نماید
 ای احبای الهی همتی بنمائید که
 این ظامت بکلی زائل گردد
 تا سرّ پنهان آشکار شود
 و حقائق اشیاء
 مشهود و عیان
 گردد
 ﴿ ع ع ﴾





حضرت عبد البھس،



۵- مختصری از شرح حال او

«این جناب فرزند شخصی بوده است اصفهانی بنام میرزا حسن خان ملقب به معین الدیوان که در سلك میرزایان متملك بود و در عداد ارباب قلم بحساب میآمده. . .

مادر یزدانی بفاطمه سلطان موسوم بوده است. این زن و شوهر از مسلمانهای پابرجا و شیعیان بسیار متعصب بوده اند. احمد (یزدانی) در تاریخ ۱۵ رمضان ۱۳۰۸ هجری قمری مطابق سنه ۱۲۷۰ شمسی (۱۸۹۰ میلادی) در طهران متولد شد در طفولیت قدم بمکتبخانه نهاد و سواد فارسی و قرائت قرآن آموخت بعد بمدارس جدید از قبیل شرف و شریعت و ثروت رفته، دوره ابتدائی آن زمان را طی کرده، سپس بمدرسه دارالفنون وارد شد و تحصیلات متوسطه را در آن مدرسه گذرانده و رشته مهندسی را برگزید و در همان دارالفنون نزد استادان فرانسوی آن رشته را پایان برده و دانشنامه دریافت کرد.»*

زبان فرانسه را که بخوبی تکلم و مکاتبه میکرد در همین دارالفنون

* نقل از مصابیح هدايت جلد نهم ص ۳۵۲.

آموخته بود. احمد شانزده ساله بود که با مستاجرشان که يك شخص بهائی موسوم به شیخ عزیزالله و شغلش کاسه بشقاب فروشی بود آشنا شد. این شخص بی سواد بود و ضمن کسبش کیمیاگری نیز میکرد. بامید تولید طلا مواد مختلفه را در کوره میگذاخت و بمعیت شاگردانش با قرع و انبیق همواره اوقاتش را می گذرانید. گرچه زحماتش در کیمیاگری بثمر نُمیرسید ولی با شوقی که در تبلیغ امرالله داشت نفوسی را بخود جلب میکرد. از جمله اولین جرقه ایمان در قلب متجسس احمد بوسیله این شخص پرافروخته شد و احمد خود را با اسراری روبرو دید و برای کشف آن اشتیاقی جان و روحش را فراگرفت.

شیخ عزیزالله مبتدی خود را در وادی طلب ذکی و عالم و راسخ دید و خود را قاصر در مقابله با او مشاهده میکرد، بر حسب اتفاق شیخ مزبور روزی بمسافرت رفته بود و يك پیرمرد بهائی بنام میرزا غلامعلی همدانی از دوستان شیخ که سابقاً با یزدانی در منزل او آشنا شده بود در غیاب شیخ با یزدانی قرار گذارد که او را با مطلعین بهائی آشنا کند. بکمک این رفیق شفیق بود که یزدانی با مشاهیر مبلغین و فضیای امر از جمله حضرت ایادی امرالله ابن ابهر آشنا شد و بتدریج با حضرت ایادی امرالله ابن اصدق و مبلغ شهیر جناب میرزا مهدی اخوان صفا مرتبط شد و به سرچشمه معارف و کتب و آثار و الواح امری دست یافت.

در آن زمان (۸۰ سال قبل) آثار و الواح مبارکه از قلم اعلی و حضرت مولی الوری بخط خطاطان و کاتبین بهائی از جمله جناب محب السلطان تحریر و بطور عکس تکثیر و بین احباب منتشر میشد. احمد با نقدینه قلبیلی که در اختیار داشت هر چه از این کتب بدست میآورد میخرید و اکثر اوقات خود را بغواصی جواهر معانی در بحور حکمت الهی میگذرانند. در مجامع احباب حاضر میشد و از محضر مبلغین و معارف امری استفاده میکرد با این رویه

متجاوز از سه سال مغروق دریای طلب و تجسس بود تا بکوی جانان واصل و شعله ایمانش مشتعل شد ولی ایمان خود را بوالدین و فامیلش که بعقاید مذهبی اسلام بسیار متمسک و متعصب بودند ابراز نکرد

احمد در ۲۱ سالگی با (موچول- فاطمه- مفتاح الملوك) که از يك فامیل متمکن طهران بود عروسی کرد. چون اسم او از كلك مطهر حضرت عبدالبهاء بمفتاح الملوك خطاب شده است لذا در این رساله بهمین نام یاد خواهد شد.

مفتاح الملوك تحصیلات ابتدائی خود را طبق رسوم فامیل های متمکن در آن زمان بوسیله معلمه های باصطلاح سرخانه آموخت سپس بمدرسه امریکائی برای کلاس های بالاتر رفت و زبان انگلیسی را در این مدرسه تا اندازه ای آموخت ولی پیش آمد وصلت مهلت نداد که دوره تحصیلات بالاتر خود را بپایان برساند. در جغرافی دنیا ذوق سرشاری داشت و من بخاطر دارم که در تهیه نقشه های جغرافیا و رنگ آمیزی آنها بن در ایام طفولیت کمک و راهنمایی میکرد. او دختری شاد با صورتی گلگون، و همیشه سرشار از تبسم و نشاط بود. به این صفات بین فامیل و همسالان خود معروف و پدر بزرگش او را «همیشه خوشحال» نامیده بود و در مدرسه امریکائی او را بهمین اسم می نامیدند، وصلت او با احمد طبق رسوم سابق از طریق خواستکاری فامیلی بعمل آمد بدون اینکه عروس و داماد با هم آشنائی و مرادوه قبلی داشته باشند.

احمد که آتش ایمان همچنان در قلبش شعله ور بود آداب و سنن و وظائف دینی سابق خود را ترك نموده و متمسک به نماز و روزه و دعا و مناجات های بهائی شد.

تغییر احوال و اطوار احمد تحت انظار منتقد اعضای فامیلش قرار گرفت و سر مگو در مرحله اول بهمسررش مفتاح الملوك و بعداً بافرااد دیگر فامیل

افشا شد و ناچار احمد علناً تمسک و تعلق خود را بدیانت بهائی ابراز داشت. فامیل احمد و مفتاح الملوك متغیر و در صدد ارشاد و ترویج و رجوع او بشریعت اسلام برآمدند. ولی احمد که ایمان و عشق الهی را با مطالعه و تحقیق درک کرده و آنرا چون گنج شایگانی در اعماق قلبش جای داده بود از آن بیدها نبود که از این بادها بلرزد.

حسن (معین دیوان) پدر احمد شخصی متمکن و معروف بدینداری و منزّه از جمیع اعتیادات و مردی سالم بود، ولی شدیداً بعقاید مذهب اسلام تمسک داشت و مدتی هم در سابق خادم و کاتب ضریح حضرت امام رضا علیه السلام بود. بعد از آنکه از پسرش احمد مایوس شد روزی بدون رعایت و شفقت پدری به او خطاب کرد و گفت که مدارا و نصایح من در تو اثر نکرد و تو از بابی گری خود دست برنمیداری، تو مرتدی و نجس العین و در مجاورت و همسایگی تو کلیّه عبادات و نماز و روزه های من باطل است. تو راضی بسرشکستگی من بدرگاه خدا و اقوام و دوستان من مشو و خانه مرا تخلیه کن. احمد که با کمال صبر و شکیبائی راحل وادی پر تلاطم طلب و تجسس بود و با قلبی طافج از محبت الله کوس وادی عشق میزد، بدون چون و چرا پیشنهاد پدرش را پذیرفت. بالی کشید و با همسر و دو طفل صغیر خود از آن قفس ظلمانی به آسمانی نورانی پرواز و یکدله در سلك احباب آشنیانه گرفت.

مسعود پدر مفتاح الملوك معروف بمفتاح الدوله یکی از سیاستمداران و اعیان دوره خود بود و باسلام بدرجه تعصب شدید پای بند بود. او حتی موقعیکه سفیر ایران در روسیه بود* در مدینه مسکو بساط روضه خوانی و تعزیه (نمایش وقایع صحرای کربلا و شهادت حضرت امام حسین علیه السلام) را دائر کرده بود. این شخص بعد از مراجعت از مسکو به محض اطلاع از دیانت * در دوره همین مأموریت بود که غیباً بوصلت دخترش با احمد رضایت داد.

دامادش با کمال خشم و تعرض بدخترش گفت که تو طبق قوانین شرعی اسلام بخانه یکنفر بهائی حرامی و اصولاً ازدواج تو با یک شخص کافر شرعی نیست، تو موظفی که او را ترک نموده و با بچه هایت بخانه پدرت برگردی. پدر مفتاح الملوك ضمناً او را بهمه گونه حمایت و امتیازات مادی تطمیع میکرد و حتی از بین اعیان شهر شوهری برای او زیر سر داشت. مفتاح الملوك که قلبش به سنوحات قدسیه مستبشر بود به پدرش پیغام داد که این چند ساله ای که من با شوهرم زندگی میکنم بجز خداشناسی و اعمال و رفتار پسندیده و عشق و علاقه از او چیزی ندیده ام و بهیچوجه نمیتوانم از او جدا شده و بچه های نازنین خود را از فیض چنین پدری محروم کنم و از این گذشته من خودم هم بهائی هستم.

احمد و همسرش چون دو طیر گلشن هدایت فارغ از قیل و قال فامیل ولی با سختی و تلاش آشیانه نوینی برپا کردند، ولی گاه و بیگاه آتش تعصبات فامیلی زبانه میکشید و این لانه عشق و صفا را تهدید میکرد. تحمل سختی و بلایا در سبیل الهی چون بوته امتحان است و مفتاح الملوك در این بوته بقدری گداخته و خالص شد که محك صرافان وجود بخلوص او اذعان کردند و او چون قطره ای پاك به بحر اعظم پیوسته بود. دوستان بهائی که با او نزدیک بودند بخصوص جناب ایادی امرالله ابن اصدق با حسن رفتار و تبیین تعالیم الهی چون مصباح هدایتی او را در مراحل طلب و تحقیق راهنما شده بودند.

مفتاح الملوك مورد عنایات لانهایه حضرت عبدالبها قرارگرفت و بلوح منبع مبارکی که زینت بخش صفحه بعد است مفتخر شد.

برگشته

دگر گشته صحیحی تو در پیش من
دگر گشته در پیش من
دگر گشته در پیش من

عادلان غریب مجنون بر باهر در
عادلان غریب مجنون بر باهر در
عادلان غریب مجنون بر باهر در

دوایر کز انظار دین دایر گشته
دوایر کز انظار دین دایر گشته
دوایر کز انظار دین دایر گشته

بر آرزوی سبزه استیقامت
بر آرزوی سبزه استیقامت
بر آرزوی سبزه استیقامت

دوایر کز انظار دین دایر گشته
دوایر کز انظار دین دایر گشته
دوایر کز انظار دین دایر گشته

عادلان غریب مجنون بر باهر در
عادلان غریب مجنون بر باهر در
عادلان غریب مجنون بر باهر در

دوایر کز انظار دین دایر گشته
دوایر کز انظار دین دایر گشته
دوایر کز انظار دین دایر گشته

بر آرزوی سبزه استیقامت
بر آرزوی سبزه استیقامت
بر آرزوی سبزه استیقامت

دوایر کز انظار دین دایر گشته
دوایر کز انظار دین دایر گشته
دوایر کز انظار دین دایر گشته

عادلان غریب مجنون بر باهر در
عادلان غریب مجنون بر باهر در
عادلان غریب مجنون بر باهر در

برجست سلطان باشد
برجست سلطان باشد
برجست سلطان باشد

دو پدر بزرگ ما مسعود و حسن به قدسیه و محمد که نوه های ارشد آنها بودیم خیلی تعلق و توجه داشتند و هر ماهی یکی دو بار ما را بمنزل خودشان برای اظهار محبت و ارشاد میبردند. يك روز مسعود در حالی که همشیره قدسیه را روی زانوی خود نشانده و ارشاد میکرد گفت این عقاید فاسده چیست بهائی یعنی چه؟ آن كودك خردسال فوراً جواب میدهد، حضرت عبدالبهاء میفرمایند بهائی یعنی جامع جمیع کمالات انسانی، این قبیل مکالمات بین مسعود و فامیل نورسته ما او را متذکر و هوشیار کرد، تدبیری اندیشید که مجلسی بیاراید و احمد را با علمای محل روپرو کند تا او را بصراط مستقیم دلالت نمایند.

در آن زمان شیخ حسن سنگلجی سرحلقه علمای محل بود و مسعود موضوع را با او در میان نهاد و در نتیجه جلسه ای با حضور شیخ مذکور و چند نفر دیگر از اعوان و انصارش تشکیل دادند و احمد را به آن جلسه خواندند، در آن جلسه احمد مورد استیضاح آن عده علما قرار گرفت و مسعود نیز شاهد و ناظر جریان مذاکرات بود، بر اثبات ظهور دیانت جدید براهین و شواهدی از قرآن مجید و احادیث خواستند و احمد با بیانی متین اقامه برهان کرد و شواهدی چند از قرآن و احادیث آورد، بطوریکه شیخ از علم و تسلط او متحیر و در مقابله با احمد متزلزل شد. ناچار به آیه خاتم النبیین متمسک شد و گفت اصولاً بعد از محمد رسول الله ما منتظر ظهور جدیدی نیستیم. این موضوع نیز در کمال متانت و متکی بآیات قرآن و احادیث از طرف احمد توضیح داده شد. شیخ مزبور منکوب شد و راه عناد و دشنام پیش گرفت و شروع بمغالطه و سفسطه کرد. مسعود وارد مذاکره شد و خطاب بعلمای گفت من سالها از شما پشتیبانی کرده و از هرگونه کمک مالی مضایقه نکرده ام و حال

شما از عهدهء يك جوان كه حتى در زمره علما نيست برغميآييد. اين جلسه باعث تنبّه مسعود شد و شرح مآوقع بگوش افراد هر دو فاميل رسيد و در تحرير و تكفير و سرزنش آنان بفاميل كوچك احمد تسكين و تخفيفي حاصل شد و بتدريج تسهيلا تي در مرادوات فاميلي برقرار شد ولي نه با احمد.

احمد از اوآن كودكي با پدرش حسن عوالم خيلى نزديك و روحاني داشتند و اكثرآ در اسحار باتفاق يكديگر بدعا و مناجات ميپرداختند، موقعي كه احمد شايد جواني ۱۹ ساله بود و بديان ت مقدس بهائي خفياً ايمان داشت در يكي از اسحار يكي از مناجاتهاي سحر جمال مبارك را براي پدرش با لحنى خوش تلاوت ميكنند. پدرش مغروق در نشئه هاي روحاني ستوال ميكنند: "احمد من تابحال اين مناجات را زيارت نكرده ام اين مناجات از كيست؟" احمد سكوت ميكنند و حسن ادامه ميدهد و ميگويد "شبيه به لحن مناجاتهاي حضرت علي اميرالمؤمنين است، يك نسخه براي من تهيه كن." حسن اين مناجات را حفظ کرده بود و اكثرآ در اسحار تلاوت ميکرد بدون اينكه بداند از خامه مشكبار معبرود عالميان است.

من جواني در حدود ۱۳ ساله بودم كه يك روز اوايل زمستان پيامي رسيد كه پدر بزرگت حسن ميخواهد تو را ببيند. رفتم و ديدم ايشان زير كرسي نشسته اند خيلى بمن محبت كرد، چاي و تنقلات آوردند، صرف شد و بعدآ اظهار كرد: "كه من امشب احساس تب ميكنم و حال خوب نيست، چون پدرت د رمسافرت است خواستم شما را ببينم كه پيغامى از طرف من به پدرت احمد برساني. باو بگو من از او راضى هستم و متأسفم كه در سنين اخير با او ملاقاتى نداشتم و دعا ميكنم كه خدا همواره پشت پناه و نگاهدار همهء شماها باشد." نزديك غروب آفتاب بود كه آقا بزرگ گفت: "در امان خدا تو برو تا شب نشده بخانه برسي و منهنم حال خوشي ندارم ميخواهم استراحت كنم." فرداي

آتشب قبل از طلوع آفتاب پیشخدمت آقابزرگ آمد بمنزل ما و ماتم زده بما خیر داد که آقا بزرگ دیشب مرحوم شد و امروز تشییع جنازه ایشان است. خلاصه این پدر که پسرش احمد را مردود میدانست گویا از همان اوایل ایمان پسرش مشمول عنایات جمال اقدس ابهی شده بود و ندانسته بدام عشق و عبودیت او گرفتار آمده، در اسحار آیات او را که از پسرش گرفته بود ترتیل می نمود و عاقبت متذکراً با روحی مستبشر بعالم بالا صعود نمود، این اجری است که حضرت بهاء الله جلّت عظمته برای والدین برگزیده مؤمنین مقدر فرموده اند.

یکی از رمزهای موفقیت احمد این بود که در اوان جوانی قبل از اینکه بالودگی های مادی و اجتماعی متداوله ملوث و آغشته شود ازدواج کرد و با رغبت تمام شانه به تشکیل يك هسته مرکزی فامیلی داد. طبق رسوم قدیم ایران از همان ابتدا مادر به اداره کلیه امور داخلی فامیل پرداخت و قسمت اعظم مسئولیت تربیت بچه ها را بعهده گرفت و پدرم را در امرار معاش و خدمات و مسافرت های تبلیغی داخله و خارجه بکلی آزاد گذاشت و تشویق میکرد. دیگر آنکه ایشان از اوان کودکی به تمسک به دین و ترتیل آیات الهی تربیت و مانوس شده بود و بمحض وصول به بلوغ با تأییدات و اراده الهی بمصدق «یهدی من یشاء» احباب و مبلغین شهیر بهائی با او آشنا و مؤانس شدند و نغمه جانفزای امرالله را بکوش هوش او خواندند بطوریکه او عاشقانه و آزادانه از همان اوان تصدیقش اکثر اوقات خود را وقف خدمات حضرت یزدان و تبلیغ امرالله نمود. انشاء الله مغروق بحر غفران الهی و مشمول موهبت آمرزگار باشند.

والدین من اکثراً در رؤیاهای من بوده و هستند، در ضمن رؤیاهای متنوع مکرراً مادرم در خواب بمن خطاب میکرد که بایستی حق پدرت را ادا کنی، وقتی صعود پدرم واقع شد و من برای مراسم بعد از صعود و دیدن مادر

غمزده ام از افریقا بظهران رفته بودم از مادرم پرسیدم که: "این چه پیامی است که شما مکرراً در خواب بمن توصیه میکنید که من باید حق پدرم را ادا کنم." مادرم اظهار کرد که: "پدرت از تو خیلی راضی بود نگران نباش هیچ دینی بکردن نداری." در این یکی دو سال اخیر که در صدد نشر تألیفات پدرم هستم دیگر چنین خوابهایی نمی بینم شاید مشغول ادای حق پدرم هستم.

احمد و همسرش با وجود مشکلات مادی چون دو طیر بوستان حقیقت با دو فرزندشان آشیانه عشق و علاقه ای با تأییدات و عنایات الهی و فارغ از چشم زخم فامیلیهای متعصبشان و مبراً از مداخله آنان برپا کردند. احمد شاغل شغلی در اداره محاسبات وزارت مالیه بود و متکی به معلومات حسابداریش. امید ارتقاء بدرجات بالاتر و حقوق کافی تر داشت و با توافق و همکاری همسر باوفایش فارغ بال بیشتر اوقات خود را وقف خدمات و تبلیغ امرالله میکرد و در این میآذین جانفشان بود و سر از پا نمیشناخت، بهر اسباب و وسیله و پیش آمدی برای ترویج کلمه الله متشبهت میشد. مثلاً بحض اینکه از جناب بهمن شیدانی داماد میرزا ابراهیم خان عکاس باشی که یکی از احباب خدوم و سرشناس عهد خود بود شنید که زبان بین المللی اسپرانتو اختراع و مورد استقبال مردم در ممالک مختلفه شده و آنرا موافق تعلیمات الهی دید کمر همت بکسب آن زبان بریست و در مدت کوتاهی آنرا بخوبی فرا گرفت. بطوری که با کمال سهولت باب مکاتبه را با اسپرانتیست های ممالک مختلفه گشود و مقالاتی به مجلات مختلفه اروپا و استرالیا و دیگر ممالک راجع بامرالله تحریر و برای درج در آن مجلات ارسال میکرد.

نویسنده در آن موقع کودکی خردسال بودم و بخوبی بخاطر میآورم که در جمع آوری قمبر های پست مراسلات و مجلات وارده که برای پدرم میرسید بانام ممالک کشیری در اطراف و اکناف جهان آشنا میشدم، فعالیت و انجذاب یزدانی

بخدمات امری سبب جلب محبت و توجه ایادیان امرالله و احباب شد بطوریکه او را در همان سنین اولیه تصدیقش بسمت عضو محفل روحانی طهران منتصب کردند. حضرات ایادیان امرالله جنابان ملاً علی اکبر شهمیرزادی و میرزا حسن ادیب طالقانی و میرزا محمد تقی این ابهر و میرزا علیمحمد ابن اصدق که بدستور حضرت عبدالبهاء در آنموقع اعضای انتصابی و دائمی محفل روحانی طهران و مرکزی ایران بودند اختیار داشتند که هر که لایق و شایق بخدمت امرالله باشد بعضویت محفل برگزینند. باین طریق یزدانی چندین سال از اعضای انتصابی محفل طهران و مرکزی ایران بود.

۶- یزدانی در طوفان زندگی و زندان

یزدانی بعد از مراجعت از مأموریت لاهای و زیارت لقا و استفاضه از حضور حضرت عبدالبهاء بطهران وارد و چشمش بیدار فامیل چشم براهش روشن شد. حال با عائله بزرگ شش نفره و با نداشتن حقوق و شغلی رویو و به مشکلات و مضیقه مالی و معاش دچار شد زیرا شغل سابقش را که بعلت غیبت طولانی از دست داده بود نتوانست مجدداً بدست آورد. ولی بعد از چندی تلاش پست آبرومندی با حقوق کافی در اداره ژاندارمری کشوری بااستناد تبخّرش در امور حسابداری بدست آورد. او از حین مراجعتش از مأموریت لاهای و تشرّفش بحضور حضرت مولی الوری در میادین خدمت در تشکیلات و تبلیغ امرالله چون شعله آتشی زیانه میکشید و نمیدانست سر و دستار کدام اندازد. نامش بین احباب و اغیار سر زبانها بود و این خود ایجاد عزّت و احترام در قلوب احباب و حقد و بدخواهی در قلوب بدخواهان مینمود. گرفتاری های چندی برای او پیش آمد ولی او رصاص بغض و عناد را با سینه ای مشحون از محبت الله و قدمی ثابت در خدمت جمال اقدس ابهی متحمّل میشد و بموجب فرموده جمال مبارک «وکن مستقیماً فی جیبی بحیث لن یحوّل قلبک ولو تضرب بسیوف الاعدا و یمنعک کلّ من فی السموات و الارضین» هجوم اعداء را چه از

سموات و چه از ارضین مقارم و همواره بر عبودیت و خدمت دائم و قائم بود.

بعد از مدتی که یزدانی در پست ژاندارمری بود بنا بدرخواست جناب سرلشکر علّاتی از رضا شاه پهلوی از اداره ژاندارمری به اداره مالیه آرتش که در شرف تأسیس بود منتقل شد و این دو دوست بهائی که طرف اعتماد و اطمینان شاه بودند بریاست جناب سرلشکر علّاتی و معاونت یزدانی اداره مالیه آرتش را براه انداختند. در همین اداره مالیه آرتش بود که بعد از چند سال در دوره ریاست علاء السّلطان با دسیسه بدخواهان و دشمنان امرالله، در قضیه سرقت دوهزار خروار گندم از انبارهای آرتش، یزدانی متهم بقصور اداری شد و مدت پنج ماه توقیف و او را تحت محاکمه کشیدند ولی در محکمه برائتش باتفاق آرا ثابت شد. از توقیفگاه مستخلص و بسمت سابق خود که سرتیپ دفتری و معاون مالیه آرتش بود مراجعت کرد. استخلاص او باعث سرور و ابتهاج همکل مبارک حضرت ولی امرالله شد و عنایتاً او را بتوقیع منیع مورخه ۱۷ سپتامبر ۱۹۳۱ که در صفحه ۴ بعد درج شده مفتخر فرمودند.

آنچه که در حاشیه توقیع بخط مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا
لایطفه الفدا مرقوم شده:

یار معنوی در این بساط مذکورید و از بندگان صادق پر وفای
جمال ابهی محسوب و در زمره ثابتان و برگزیدگان اسم اعظم محشور حقاً که
سورد باسا و ضراء چون جبل متین مقاومت اهل عدوان نمودید و از قواصف
زایا متزلزل و هراسان نگشتید اجر این ثبوت در ساحت کبریا عظیم و جزیل
لا تمحوه ممر الشهور والأعوام امید چنانست که بآنچه علت اشتهار آئین نازنین
ست در آن اقلیم مقدس مؤید و مفتخر گردید.

بنده آستانش شوقی



طهران

۵۵ لایحه امیرزا احمدخان بزرگ
علیه السلام به عرض شاهنشاهی

عرفیه انجیب روحاً مؤرخه ۲۴ تیر ۱۳۱۰ بمطابق آنکه بحسب جریان
حضرت ولی امر است در سالهای گذشته انشاء خاتمه و منور سبب مرتضی
خاطر میکل مبارک گردید فرمودند هر چند بدخواهان با قرا و سنان و
دواعی غم و استغناء از حضرت شدند و با نظر حضرت جمال فرمودند
و بنیادات حکومتی و حضرت قاضی حاجت بر این است
آن یار دود و نزد اولیای مورد و قضای عادل خود ثابت و محقق است
و عیب آمال و فساد اهل ضلال و اذیت در برین شد مجرد فرمودند
خدمت علیه السلام و مساعی مشکوره انجیب در صورت عزت و جاه
مخفی قبول داشته آن سینه فرخنده را در دستر او امید و نیت بر آن
و املا کفر آن پر دازید یقین است که نایب و نوبت هم در این
درین بوده و خواهر بود سلطان بشیبه حلال مبارک فرمودند

ندامت

۱۷
۱۹۳۱

Handwritten notes in the top right corner, including the name "امیرزا احمدخان" and other illegible text.

Handwritten notes in the bottom right corner, including the name "امیرزا احمدخان" and other illegible text.

موضوع مخالفت با یزدانی روی اصول مذهبی خاتمه نیافت و رئیس مالیه علاء السلطان که مجرم واقعی و در زندان بود با کاغذ پرانی و دسیسه بازی و دستیاری علمای متعصب دینی بعنوان اینکه محافل بهائی با رشوه و تطمیع حکم پرائت یزدانی را از محکمه گرفته اند، بر خلاف اصول قضائی، یزدانی را بهمان تهمت سابق که از آن میری شده بود تحت محاکمه درآوردند و حکم یکسال زندانی بجرم غفلت اداری برای او صادر کردند. چون این حکم بعرض اعلیحضرت شاه رسید با سابقه ای که از درستی و حسن خدمت یزدانی از موقع ریاست جناب سرلشکر علانی و ابتدای پایه گذاری ارتش داشت محکومیت یزدانی را قبول نکرد و دستور تجدید نظر داد. در محکمه ثالث سرتیپ قریب که رابط قضائی قشون و شاه و مفرض سرسخت بهائیان و دست نشانده علمای متعصب بود اعضائی نظیر خود را به عضویت محکمه تجدید نظر گماشت و توانست با اکثریت آراء رأی محکمه دوم را ابرام کند و یزدانی را بجرم غفلت اداری برای یکسال بزندان قصر بفرستد.

من در آنموقع جوانی ۱۸ ساله بودم و بخاطر دارم که یکشب قبل از صدور حکم زندانی پدرم، يك افسر ارتش بسیار مؤدب و موقری بمنزل ما آمد و تقاضای ملاقات مادرم را کرد. او بمادرم اظهار داشت که من مسلمان و معتقد کامل بشریعت حضرت محمد هستم و یکی از اعضای محکمه یزدانی می باشم و آمده ام که محرمانه بشما اطلاع دهم که یزدانی طبق اسناد و مدارک موجوده کاملاً میری و منزّه از هرگونه اتهام است ولی چون اکثریت محکمه روی اغراض مذهبی مخالف یزدانی هستند بمحکومیت او رأی خواهند داد و من وجداناً از این غرض ورزی میری و از نتیجه رأی محکمه شرمسار و سرافکنده هستم. مادرم موضوع گرفتاری مجدده شوهر خود را ضمن ارسال یکی از دستخط های حضرت مولی الوری که قبلاً هیکل مبارک حضرت ولی امرالله آنرا

خواسته بودند بحضور انورش عرض کرد و توقیع ذیل بافتخار مشارالیهما
شرفصدور یافت:



طهران اتمه الله خانم مفتاح الملوک یزدانی علیا ساداته جلالتها

عریضه آن کتبخارستان مقدس آسمی بجا طراش کنی محبوب مریدان مرکز
طلمت سجان حضرت ولی امر الله اردو چنانکه لفظه انشاء فائز و همچنین روح
اربع جلی که خشت ارسال نموده بودید بجز اوله رسول یافت و سبب تاخیر
که توضیح داده بودید معلوم گردید پس از انظار عنایت و کرمت
الطاف مخصوصه در حق انخروم فرمودند جناب یزدانی علیه ساداته
همواره منظور نظرند و خدمات با بهره ایشان در تدبیر احدی که موافق
و موافق و مغرب درگاه احدیت و در کمال نفع و اقبال در
مقدمه طلب حون و عنایت در حق گرفتاریهای ایشان میشود تا
در نهایت روح در بجان و ذرغبت خاتم خدمات علیه عرض را ادا
دهند و هدایت و تبلیغ نفوس پروراند حال آنکه مبارک فرمودند

خداوند بخیر

۲۵ خرداد
۱۹۳۲

۱۹ خرداد
۸۸

Handwritten signature and notes in the bottom right corner.

توقیع ذیل سواد امریّه حضرت ولی امرالله است که لوح ارفع اعلی
 حضرت عبدالبهاء را خواسته بودند ، در توقیع مورخه ۲۰ فوریه ۱۹۲۰ بان
 اشاره شده:

۱۶۵۳



بهران جناب لایبرزا احمد خان یزدانی علیه السلام خط نمانید

ب‌الأم احمدس حضرت ولی امر نه اردو خا خاوه فرمودند اوقاتی که در شهر
 لاہ پای بردید لوح مبارک با فخر و اختراست در ۱۹۲۰ از علم کرم کوشان نازل
 و صادر کرد آن اخبار از جگت شدید آتیه میفرمایند اصل آن لوح را
 بجز انور رأس ارسال دارید که بیلا حظ وجود احمدس برس زبالا دارا

ب‌الأم مبارک مقوم گردید
 زوالی زین

۲۶ نوامبر
 ۱۹۳۱

Handwritten signature or stamp in the right margin.

یزدانی در زندان قصر باب تبلیغ را بین محبوسین گشود و موفقیت های
 تبلیغی او در زندان بگوش رندان رسید و بهبهانه اینکه یزدانی کسالت مزاج

دارد او را بمریضخانه زندان که در طهران بود منتقل کردند، بواسطه سهل الوصول بودن مریضخانه زندان باب معاشرت فامیل و همچنین احباب با یزدانی برقرار شد و تا حدی شدت زندان باسایش خیال مبدل شد. در ایام توقیف در زندان یزدانی بمضامین کلمات مقدسه مکتونه عربی اشعاری بفارسی سروده و در مقدمه آن اشعاری چند در شرح حال خود نگاشته که چند بیت آنرا برای خوانندگان عزیز درج میکنم.

چو از تقدیر ذات غیب ابهی
 ز پرواز فضای امر ممنوع
 ز فیض دوستان محروم و مهجور
 نعیم شد جحیم و آب و آتش
 چو درها بسته گشت و باب غم باز
 که ای فریادرس مظلوم پرور
 اگر چه لایق قهر و عذابم
 ولی چون آتش حرمان و هجران

بارض طا شدم مسجون اعداء
 پرو بالسم شکسته از جفاها
 چو ماهی کاوفتند بیرون ز دریا
 گلم شد خار و روزم شام یلدا
 دل اندر استغاثه سوی یکتا
 نباشد حال زارم جز تو بینا
 چو نبود در بساطم جز خطاها
 بسوزد خرمن جانم در اینجا

ز بس عجز و تضرعها نمودم
 نسیمی از ریاض غیب برخاست
 بگوشم هاتف غیبی ندا داد
 که گر خواهی روان را شاد سازی
 بخوان آیات مکتونه ولیکن
 بخوانم چند لحظه زان ترانه
 که کردم معترف زان بحر الطاف
 ز فیض روح بخش آن حقایق

باب دیده شستم جسم و جانرا
 بوج آورد دریای عطا را
 ندائی دلپذیر و روح افزا
 در این موج بلا گردی شکبیا
 تفکر در معانی نیک بنما
 همه هوش روان گشتم سراپا
 نمایم سوز دل را زان مداوا
 ز شور نشسته آن پاک صهبا

شدم سرمست و آن حال تباهم

برفت از یاد و گردیدم چو رؤیا

بناگه برق فکر تازه نی جست
نمایم ترجمه آیات تازی
که گردد سهل بر ایران زبانان
چو من شایستگی در خود ندیدم
همی آوردم اندر رشتهء نظم

که سازم هدیه ای از نیک کالا
میدل سازم آن فصحابه نورا
همه واقف بمعنی چون اجبا
که در نثر آورم بر وجه اوفی
مضامین کلام قدس احلی

فغان قلب زندانی بود این
ز دانایان قومم این تمنا
امیدم آنکه گردد این ترانه
ز یزدانی شود این هدیه از مهر

نوی این دل پر شور و شیدا
که بریندند چشم از سوء انشا
قبول آستان قدس مولا
پسند محفل انس اعزاً

بالاخره با تأییدات و ادعیه های مکرر حضرت ولی امرالله محکمه دیگری تشکیل شد و بیگناهی بثبوت رسید حیثیتش اعاده گردید و با روسفیدی و سربلندی از حبس خلاص شد. بعد از استخلاص آقای امیر خسروی مدیر کل بانک ملی ایران که با سابقهء امانت و پشت کار یزدانی آشنائی کامل داشت او را بسمت مدیر کل شرکت قماش که یکی از مؤسسات جدید بانک ملی ایران بود با حقوقی بمراتب بهتر از سابق و اتومبیل خصوصی استخدام کرد. همانروزی که با حکم استخدامی جدید از بانک ملی ایران در خیابان فردوسی پیاده بطرف میدان سپه میرفت سر راه بعد از گذشت از خیابان سوم اسفند همینکه به نزدیکی ادارهء محاکمات ارتش رسید صدای تیری شنید، متوحشانه توقف کرد و دید که جلوی اقدامش آن سرتیپ سفاک رئیس دیوان محاکمات ارتش به

تیری از پا درآمده. این تیر انتقام از اسلحه کمری سرباز بیچاره ای که از جور ستم او جانش بلب رسیده بود و پشت درخت کهنی روبروی محاکمات ارتش در کمین آن ظالم بود شلیک شده بود.

یزدانی که ایام زندانرا بیاد حضرت محبوب تبدیل بایوان کرده بود زندگی پر افتخار خود را در ظل امرالله آزادانه آغاز میکرد ولی آن افسر بی افسر و ایمان، روحش بعد از خروج از کالبدی آلوده بحرص و امیال دنیوی با سرافکنگی رو بمقدرات خود بعالم دیگر میرفت تا محکمه عدل الهی چه تریاقی برای شفای روحانی او تجویز نماید. یداله فوق ایدیههم .

۷- یزدانی مستخلص از بلیات و مخاصمات

خدمت یزدانی در شرکت قماش مستلزم مسافرت‌هایی به نقاط مختلفه ایران بود و با اتومبیل و راننده مخصوصی که در اختیار داشت انجام میگرفت. در کلیه این مسافرت‌ها ملاقات احباب و شرکت در جلسات بزرگ تبلیغی و تکمیلی که برای استفاده از حضور او و در کمال محبت و شکوه از طرف احبای محلی تشکیل میشد در رأس پروگرامهای مسافرت‌هایش قرار داشت و در بعضی از این نقاط از طرف محفل مقدس ملی مأموریت‌های خاصی نیز داشت. مثلاً در شیراز که بواسطه سوء تفاهماتی عده‌ای از احبای مشهور آن نقطه گرفتار نفاق و حتی سرپیچی‌هایی از تشکیلات امری شده بودند، یزدانی با رافت و ملاقات‌های خصوصی و تشکیل جلسات عمومی مواضع مورد کدورت‌ها را مکشوف نمود. احبای از پایه و اصل سوء تفاهم‌ها مطلع شدند و جمع خود را از وجود عده قلیلی مغرور در امور دنیوی منزّه و متفقانه باب معاشرت و معاضدت را با کمال روح و ایمان بروی هم گشودند. بنده در این دوره اسفار که مقارن اواسط سال ۱۳۲۱ و بلافاصله بعد از فراغت از تحصیل و اخذ رتبه مهندسی ام بود، شرکت داشتم و در نقاط مختلف شیراز، اصفهان، یزد، کرمان، کاشان و بعضی نقاط دیگر ناظر خدمات ایشان و استقبال و تجلیل و محبت

احبای عزیز ساکن شهرهای مختلفه بودم.

بعد از شرکت قماش یزدانی در دیوان محاسبات مشغول خدمت دولتی بود تا اینکه در سال ۱۳۲۸ شمسی بمقتضای اقتضای مدت خدمت قانونی بازنشسته شد. از آن پس کلیه وقت خود را منحصرأ وقف کلاس های تبلیغی و تکمیلی و بیوت تبلیغی و مأموریت های مختلفه بداخل و خارج ایران که بدستور هیكل مبارك حضرت ولی امرالله و محفل مقدس ملی ایران صورت می گرفت نمود و چون ذوق تحریر و قوت قلم و تبحر در آثار و الواح الهی داشت به تدوین مقالات و کتب متعددی از جمله کتاب نظر اجمالی در دیانت بهائی، و کتابهای مبادی روحانی، مقام و حقوق زن در دیانت بهائی، جواب رساله مجعوله دالکاروکی، رساله، جواب پاره از شبهات، جزوه شرح نزول لوح صلح لاهای و شرح مسافرت او در خدمت جناب ابادی امرالله ابن اصدق به هلند (که شرح آن در صفحات قبل گذشت) مبادرت ورزید. و ابتکار دیگر یزدانی تدوین مجله اخبار امری در سال ۱۳۰۱ بود که آنرا تا سال ۱۳۱۱ به تنهایی تهیه مینمود و با تصویب محفل مقدس طهران نشر میشد، و از آن به بعد برای اداره این مجله که روز بروز رو به توسعه میرفت اعضائی از طرف محفل مقدس بکمک ایشان انتخاب شدند. انتشار این نشریه خیلی مورد تمجید و تحسین حضرت ولی امرالله قرارگرفت. تفصیل آغاز و نحوه انتشار آن در مجله اخبار امری سال ۱۲۸ بدیع شماره سوم سال پنجاهم مفصلاً درج شده و یزدانی شخصاً در جشن پنجاهمین سال تأسیس این مجله شرکت نمود و مورد تجلیل احباً و محفل مقدس روحانی واقع شد.

یزدانی در سال ۱۳۴۱ پیشنهادهی بمحفل مقدس ملی تقدیم داشت که چنانچه الواح و آثار مبارکه تجزیه و نسبت بمطالب تفکیک و تدوین شوند احباب بطور آسانی میتوانند بآنها رجوع و رفع حوائج معلوماتی و تبلیغی خود را

بنمایند. این پیشنهاد مورد تصویب واقع و برای اجرای این منظور لجنة ای بنام لجنة ملی تجزیه و استخراج آیات تشکیل شد. یزدانی چنین مینگارد:

«در آن لجنة این بنده اقدام به تجزیه الواح نمودم و از الواح و آثار بغداد شروع نمودم و حالیه قریب به نه سال است بنده باین خدمت مشغولم تا این تاریخ که اوایل خرداد ۱۳۵۰ است معادل ۴۶۵۵ لوح از آثار قلم اعلی و ۵۳۰۵ لوح از آثار حضرت عبدالیه و ۱۹۵ لوح از الواح حضرت ولی امرالله تجزیه نموده ام و از آثار قلم اعلی ۴۳ کتاب تهیه و تقدیم محفل مقدس ملی شده است. تجزیه عمومی الواح در ضمن ۱۳۳ موضوع انجام میگردد و هرامه آنچه تجزیه و ماشین شده دو نسخه بمحفل مقدس ملی ارسال میشود که يك نسخه آن را به بیت العدل اعظم ارسال میدارند و تاکنون مکرراً تقدیر نامه های عدیده از بیت العدل اعظم برای انجام این خدمت صادر شده است.*

در اوایل سال ۱۳۵۶ برابر با ۱۹۷۷ یعنی شش سال بعد از گزارش فوق، بنده برای ملاقات فامیل بطهران رفتم، ملاحظه شد که در دو اطاق که دفترهای ابوی بود و هم چنین در راهروها چندین گنجه مملو از استخراجات الواح بود و دو نفر منشی مستمراً مشغول ماشین کردن استخراجات جدید بودند و طبق تحقیق معلوم شد که تعداد مواضع از ۱۳۳ به ۱۴۶ رسیده و از سال ۱۳۵۰ تا تاریخ ملاقات بنده هزاران الواح جدید استنساخ و مطالب آنها تفکیک شده اند. از ابوی سؤال کردم بنظر شما این استخراجات تا کی بطول خواهد کشید ایشان اظهار کردند که اگر من پنجاه سال دیگر هم عمر کنم این استخراجات از الواح و آثار گذشته که از اطراف و اکناف میوسد تمام نخواهد شد و البته آثار جدیدی که از ساحت بیت العدل اعظم الهی صادر شده و خواهد شد

* نقل از مصابیح هدایت جلد نهم ۳۸۶، ۳۸۷.

حکایت جداگانه ای دارد.

از جمله تقدیر نامه هائی که بافتخار یزدانی در مورد تجزیه و تفکیک الواح و آثار مبارکه از معهد اعلی صادر شده توقیع منیع است که یکی از آنها در ابتدای کتاب درج شده است، و ذیلاً محض تیمن و تبرک در این صفحات نیز درج میگردد.

رقیمه کریمه معهد اعلی بیت العدل اعظم مورخه

۱۲ شهر العزّه ۱۲۸ - سپتامبر ۱۹۷۱

حبیب معنوی فاضل جلیل جناب احمد یزدانی علیه بهاء الله

مرقومه آن برادر روحانی بتاریخ ۸ شهرالکمال ۱۲۸ مورث سرور و امتنان این مشتاقان شد. فی الحقیقه آن نفس نفیس در نهایت جانفشانی و بزرگواری اوقات را در خدمت به آستان الهی میگذرانند و به غواصی جواهر معانی از بحور کلمات الهی مشغول و مفتخر و مسرورند. مطمئن باشید که آن برادر عزیز روحانی را در بقاع منوره علیا بادعیه خیریه ذاکر گردیم و مزید تأییداترا از عتبه سامیه مستلت نمائیم.

با تقدیم تحیات بهیه بیت العدل اعظم

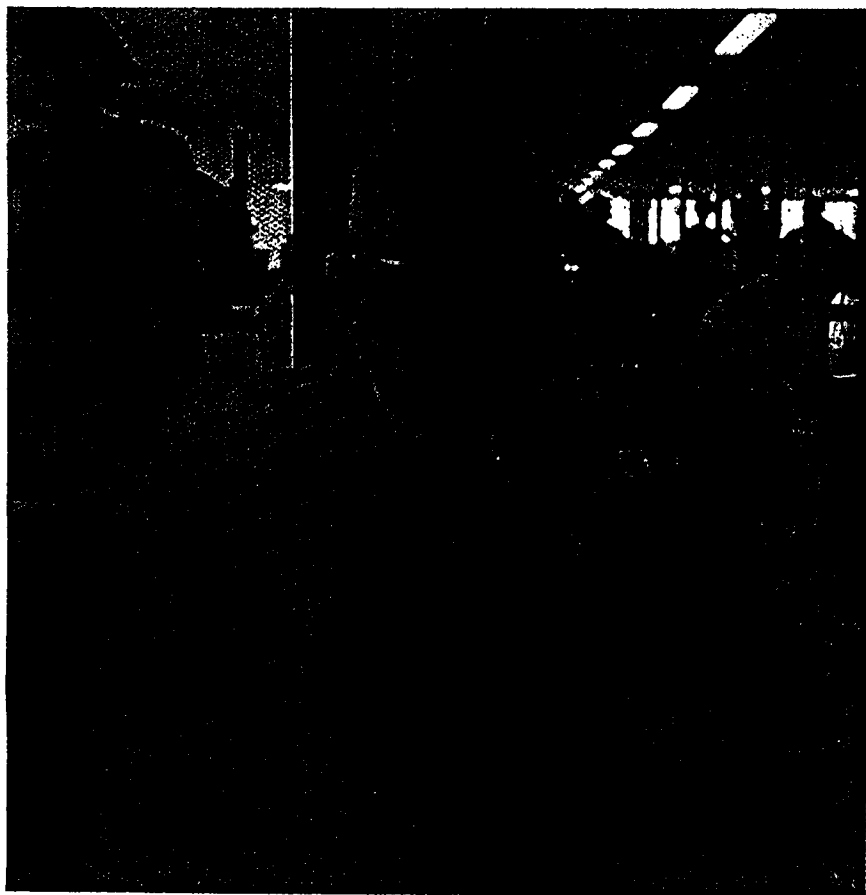
یزدانی بدستور هیکل مبارک حضرت ولی امرالله و محفل مقدس ملی ایران و محافل ملی ممالک مربوطه مسافرتهاى عديده ای بخارج از ایران از جمله هندوستان، پاکستان، کویت، بحرین، قطر، دوی، بغداد، حجاز، جدّه، طایف، مکه، ترکیه، افغانستان و بعضی نقاط دیگر نموده که هدف آن ملاقات و تشجیع و تزئید معلومات احباب و جوانان و تشکیل محافل محلی بوده است.

در تمام این اسفار خاطره های خوبی از خود بجا گذاشته و همیشه مورد تقدیر و تغزیز محافل ملیه و محلی و احباب بوده است. تفصیل خدمات ۷۰ ساله ایشان در ظل امرالله بسیار مفصل می باشد و خودشان ضمن شرح حیات موجزی که بنا به تقاضای مجلّه آهنگ بدیع مرقوم داشته اند چنین بیان میکنند: «اینک با وجود ضعف و پیری و شکستگی و تحلیل قوای بدنی با کمال زحمت هر روز بادامه خدمت و تجزیهء الراح مبارکه میپردازم. اگر میخواستم تفصیل و وقایع دوره حیات را مشروحاً بنکارم مخصوصاً نطقهای سفر هندوستان و هلند و ممالک عربی و حوادث دوره های محافل روحانی محلی و ملی داستان کتاب حجیمی میشد ولی باین اختصار اکتفا رفت تا مجملاً یادی از این حقیر در صفحات اوراق باقی ماند. در کمال عجله و کثرت کار تهیه گردید. طهران خرداد ۱۳۵۰ احمد یزدانی»

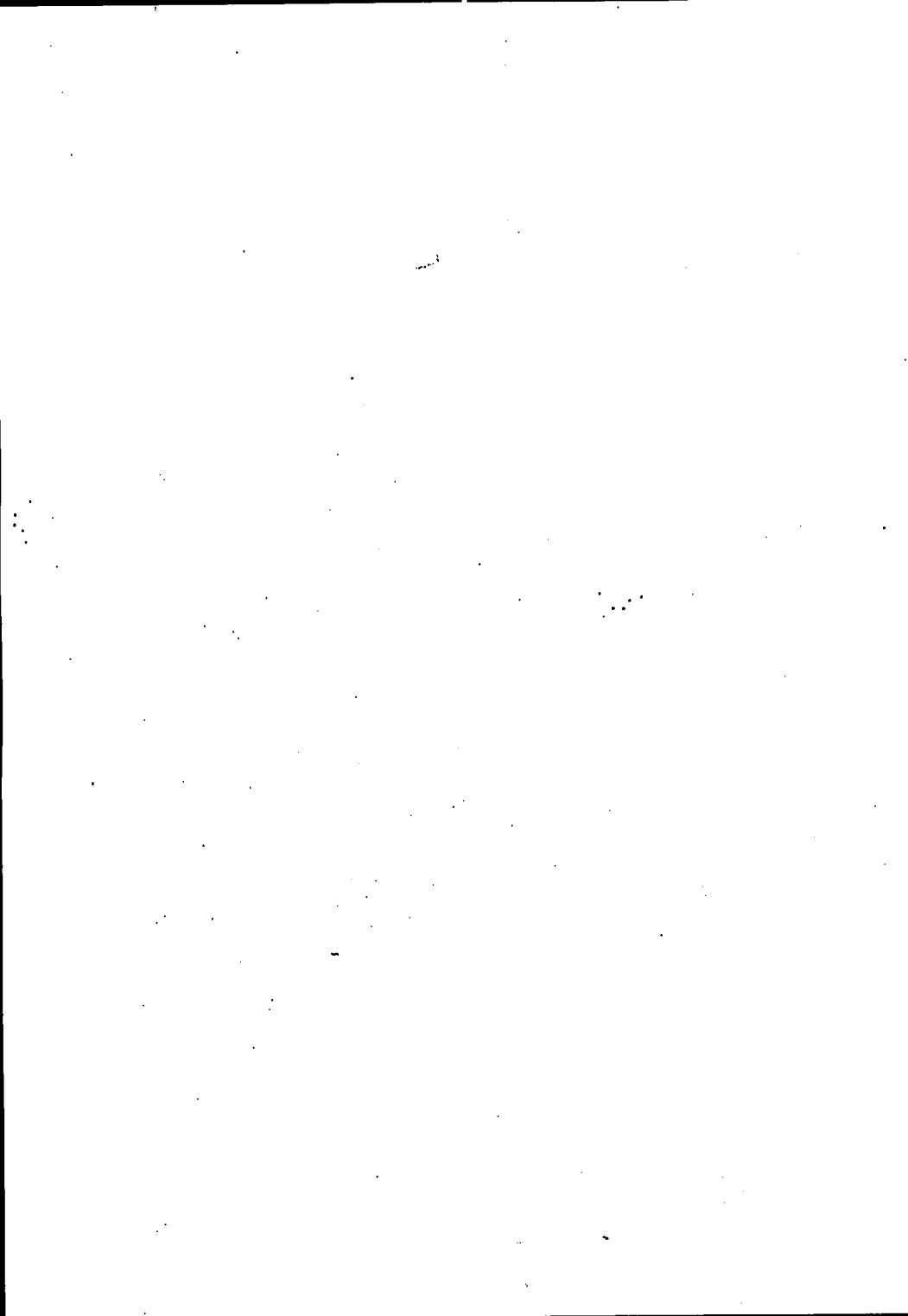
یزدانی باتفاق همسر خود در سال ۱۹۶۰ بر حسب دستور محفل مقدّس ملی ایران سفری بکامپالا، پایتخت یوگاندا برای شرکت در جشن افتتاح مشرق الاذکار کامپالا (امّ المعابد افریقا) کردند در آنجا بود که بعد از هشت سال مهاجرت بافریقا بملاقات پدر و مادرم نائل شدم. پدرم در موقع مهاجرت من بافریقا نگران بود و میگفت تو نقشه صحیحی برای مهاجرت نداری و بزبان و آداب و رسوم افریقا آشنائی نداری و با همسر و دو بچه خردسال دچار زحمت های زیاد خواهید شد. وقتی تحولات و تقدّم امرالله و عظمت و شکوه مشرق الذکار کامپالا و کثرت احبّای تازه تصدیق افریقائی و حضور ایادیان امرالله و احبّاء را از همه قارات عالم ملاحظه کرد به بنده خطاب کردند که چه خوب کردی بافریقا آمدی واقعاً پیشرفت امرالله در ظرف این مدّت کوتاه نه ساله از حین شروع نقشه مهاجرتی و تبلیغی ده ساله حیرت انگیز است.

یزدانی در سال ۱۳۴۷ نیز بنا بدرخواست محفل مقدّس ملی روحانی

ایران برای شرکت در جشنهای قرن عبور جمال اقدس ابهی جَلت عظمت از ادرنه به سجن اعظم عکّا به پالرمو در جزیره سیسیل ایتالیا رفت و بعد از انعقاد جشن ها بمعیت گروهی از احباء برای زیارت و تشرّف باعتاب مقدّسه و اماکن تاریخی امری به ارض اقدس رفت. بنده نیز افتخار شرکت در جشن های پالرمو و زیارت اعتاب مقدّسه را داشتم و ناظر وله و المجداب زائدالوصف ابوی بودم. در حین تشرّف به اعتاب مقدّسه از ابوی چگونگی تحولات و تغییرات اماکن مبارکه را نسبت به پنجاه سال پیش که افتخار تشرّف بارض اقدس داشته بودند سؤال کردم. اظهار داشتند که نضارت و خضارت و جلال و زیبائی کنونی بهیچوجه قابل مقایسه با آن زمان نیست آنوقت این بهشت برین تلی از سنگ و کلوخ بود و حال بقدرت و کفایت حضرت ولیّ امرالله این جنت ابهی غبطه حدائق عالم شده.



احمدیزدانی هنگام شرکت در «جشن قرن عزیمت جمال ابهی
از ادرنه به عکا» در پالرمو



۷- نمونه هائی از بعضی از تالیفات
جناب یزدانی

اینک برای ملاحظه خوانندگان عزیز نمونه ای از بعضی از تالیفات
یزدانی درج میگردد.

(۱) اشعار بمضمون کلمات مبارکه مکتونه عربی

بسم الله البهی الابهی

نمره يك

لسان قدرت حق توانا
پی تهذیب انسان گویا
گزید از روی حکمت ربّ ابهی
باهل دین و دانش کرد اعطا
ادا سازند امانات خدا را
همه بر سر نهاده تاج تقوی

هر آنچه از سماء عزّ اعلی
در ادوار گذشته بر نبیین
از آن درج حقایق بیس جواهر
بر آنها خلعت ایجاز پوشید
که بر عهدش همه گردند قائم
خرامان جمله اندر گلشن روح

این کتاب در ۱۵۰ صفحه با تصویب محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران در سال ۱۰۴ بدیع طبع و منتشر گردید و مورد استفاده کلاسهای معلومات امری جوانان بوده است.

(۵) نقل از کتاب نظر اجمالی در دهانت بهائی:

الوهیت- اعتقاد اهل بها اینست که ذات مقدس باری تعالی مبدأ فیض و علت العلل عالم وجود است مشیتش موجد و مصدر کائنات و منشأ حرکت و حیات است، وجودش ذاتاً و زماناً قدیم و ابدی و سرمدی و خارج از تصور و عقل و ادراک بشر و فوق هر وصف و تعبیری است. غیب منیع لایدرک است و انسانرا مطلقاً راهی بمعرفت کنه ذاتش نیست و مقصود از عرفان الهی در رتبه اولی عرفان و ایمان مظاهر اسماء و صفات اوست که انبیاء و رسل باشند. عالم انسانی محتاج به فیض الهی است. انسان هر قدر در مراتب جسمانی و عقلانی و مدنی و علم و حکمت و صنعت ترقی نماید باز برای نیل بکمال حقیقی خود محتاج به قوای ماوراء الطبیعه یعنی نفثات روح القدس و یا فیض الهی است. فیض الهی یعنی تأثیرات و تعلیمات مظاهر مقدسه الهیه مانند آفتاب که مرتی کائنات ماده است مرتی حقیقی انسان و نافذ در حیات روحانی و جسمانی او است.

این کتاب که حضرت ولی امرالله آنرا مفید و در انتشارش حصول نتایج کلیه وعده فرموده اند در ۲۰۰ صفحه پنج مرتبه در حیات ایشان چاپ و نشر گردیده و چاپ جدید آن با اطلاعات و احصائیه جدید پیشرفت امرالله اخیراً در دسترس دوستان عزیز گذاشته شده است. متأسفانه بواسطه محرومیت از دسترسی به کتابخانه ایشان در طهران درج نمونه هائی از آثار دیگر میسر نیست.

(۴) نقل از کتاب مبادی روحانی

چون در آئین مقدّس بهائی اعلان وحدت عالم انسانی شده لذا کَلْبَهء قواعد و احکامی که در شرایع قبل باقتضای زمان و مکان تفاوتهائی در حقوق فردی و اجتماعی بعضی از افراد گذاشته شده بود تماماً ملغی و منسوخ گردیده مثل حکم نجس بودن مشرکین و عدم معاشرت آزاد با کفار و جزیه دادن اهل کتاب و امر بمعروف و نهی از منکر و اعتراض اشخاص بیکدیگر در امور دینی و ملکی و سب و لعن، و مباح بودن خرید و فروش غلام و کنیز و دست بوسی و توبه از معاصی نزد خلق و غیرها، که همه حاکی از تفوّق بعضی از طبقات و ذلّت و حقارت و محکومیت بعضی دیگر بود کل منسوخ و یا مردود شد و جمیع افراد بشر در این ظهور مبارک در همه حقوق متبادله انسانی دارای وحدت برابری و شئون متعادل هستند حتی در حدود مدنی و قصاص و مجازات و غیره تفاوتی بین بهائی و غیر بهائی و موحد و مشرک ملحوظ نیست...

حضرت ولیّ امرالله ارواحنا لعنایاته الفدا در لوح مورخ قموز ۱۹۲۵ میفرمایند: قوله الاحلی «در ختام انظار یاران ممتحن پر عشق و وفای حضرت عبدالبهاء را باین امر لازم و مهمّ منعطف نمایم و باین نکته متذکر دارم و آن مواظبت و دقت تام در حفظ مدنیّه و شرعیّه افراد است از هر سلك و طایفه و نژاد و عقیده و مقامی در این مقام امتیاز و ترجیح و تفوّق جائز نه باید در نهایت سعی و دقت من دون تردد و ملاحظه یاران و برگزیدگان حضرت بهاء الله در محاسبات و معاملات خویش راجع به حقوق اصلیه نوع بشر ادنی امتیازی بین آشنا و بیگانه و مؤمن و مشرک و مقبل و معرض نگذارند...»

کتاب مقام و حقوق زن در دیانت بهائی با تصویب محفل مقدس روحانی
ملی ایران در سال ۱۰۶ بدیع در ۱۷۳ صفحه طبع و منتشر شده است.

(۲) نقل از کتاب جواب پاره ای از شبهات:

«سئوال دهم: حضرت بهاء الله در زندان ادعای خدائی کرده اند و استناد
مخالفین بچنین آیه است " لا اله الا انا المسجون الفرید »

جواب: مظاهر مقدسه الهی همگی مطالع انوار سبحانی و مرایای اسماء
و صفات رحمانی هستند. گاه جنبه بشری و عبودیت و گاه رسالت و مظهریت
خود را بیان میفرمایند و گاه از نور و روح قدسی الهی که در قلوبشان متلئلاً و
نباض و فیاض است که جز مشیت الهی چیزی نیست حکایت میفرمایند، مثلاً
حضرت مسیح گاه میفرماید من تاك حقیقی هستم و پدر من باغبان است و گاه
میفرماید آنچه من میگویم از من نیست بلکه از پدر من است و گاه میفرماید
من نور عالم هستم و من در پدرم و پدر در من و در ابتدای انجیل یوحنا
میفرماید در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود، این اظهارات
با یکدیگر متناقض نیستند بلکه هر يك در مقامی صحیح هستند و همچنین
حضرت رسول الله خود را رسول نامیده چنانکه در قرآن مکرر ذکر عبودیت و
رسالت او هست ولی در سوره انفال آیه ۱۷ میفرماید: "ما رمیت اذ رمیت و
لکن الله رمی"

یعنی خدا میفرماید سنگ ریزه ای که در جنگ بدر بروی کفار انداختی،
تو نیانداختی بلکه خدا انداخت... و در مقامی دیگر در حدیث میفرماید "لی
مع الله حالات هو انا و انا هو و انا انا و هو هو" و این باعتبار فنای فی الله
است و بقای بالله است.»

این کتاب در ۸۷ صفحه مشتمل بر جواب بیست سئوال است که در

دلا در عشق یزدان کوش بیحد
 که حبش مر تو را حصنی مسدّد
 درون آن نجات و رستگاری است
 برون گمراهی و مرگ مؤید
 این اشعار را که در هفتاد بند است یزدانی موقعی که در زندان بوده در
 تاریخ ۹ شهریور ۱۳۱۳ تکمیل نمود و بعد از استخلاص از حبس بعرض مبارک
 حضرت ولی امرالله رساند و مورد تشویق مبارک واقع گردید. حضرت ولی
 امرالله فرموده اند این اشعار باید بموقع خود چاپ و منتشر شود.

(۲) نقل از کتاب مقام و حقوق زن در دهانت بهانی

جلد اول ص ۱

فصل اول: وحدت روحانی مرد و زن

موسسین ادیان و شرایع و اهل علم و حکمت از زمانهای قدیم تاکنون
 انسانرا جوهر آفرینش و اشرف مخلوقات و انسانیت را حقیقت روحانیه و مرآت
 صفات و کمالات الهیه تعریف و توصیف کرده اند و این تعریف شامل زن و
 مرد هر دو بوده و این دو جنس را نوع واحدی دانسته اند که در خلقت رحمانی
 از حیث شمول فیض الهی و استعداد نیل بکمالات عالییه انسانى فرقى
 ندارد... مرد بیش از زن تمایل بجنگ و خونریزی دارد و چون نسوان در عالم
 انسانی نفوذ و تأثیر کلی یابند از جنگ محققاً جلوگیری نمایند. پس نسوان از
 جنگ مانند مردان قناعت و رضایت درونی حاصل نمایند و نفرت و انزجار آنان
 نسبت بجنگ باید برای استقرار و حفظ صلح عمومی مورد استفاده قرار
 گیرد.*

ترجمه بیان مبارک حضرت عبدالبهائمندرج در کتاب صلح عمومی جلد دوم ص ۲۷۸ نقل از
 مقاله امه الله المحترمه مرضیه خانم گیل که در مجله اخبار امری شماره ۲، ۳، ۴ سال
 ۱۰۵ درج شده است.

۸- درگذشت جناب یزدانی و همسرش

جناب یزدانی در سن ۸۶ سالگی بعد از هفتاد سال خدمت و جانفشانی در راه امر حضرت رحمن، در مریضخانه میثاقیه در طهران در تاریخ ۱۲ شهرالرحمة ۱۳۴ برابر با ۱۳ تیر ماه ۱۳۵۶ ساعت ده صبح بملکوت ابهی صعود کرد و کالبد فرسوده اش در گلستان جاوید طهران مدفون گردید. جمع کثیری از احباب و اقوام و محترمین دولتی در تشییع جنازه، باشکوه او شرکت کردند. گروهی از اسپرانتیست های ایران باشعارهای مخصوص در سیر تشییع جنازه تالم و تأثرات خودشانرا نسبت به فقدان نماینده بهائی اسپرانتیست های ایران ابراز داشتند. تلکراف منیعی از معهد اعلى بیت العدل اعظم عز وصول بخشید که متن آن در ابتدای این رساله درج شده است. تلکرافات و مراسلات کثیر دیگر از جمله از حضرت ابادی امرالله جناب دکتر علیمحمد ورقا و هیئت مشاورین قاره ای و محفل مقدس روحانی ملی ایران و محفل مقدس روحانی طهران و نیز عده ای از دوستان و احباب خارج از ایران واصل شد که مورث تسلیت و امتنان فامیل غمزده اش شد. نویسنده در موقع صعود پدرم در ارض اقدس حیفا بودم و با اجازه، معهد اعلى فوراً به طهران پرواز کردم و یکروز بعد از تشییع جنازه بطهران رسیدم و توانستم در تعزیت و تسلیت فامیل و جلسات

متعدده تذكّر خدمت كنم.

بعد از رسيدگي به بعضی از امور فاميلي برحسب وصيت نامه پدرم كه خواسته بود همسرش بزيارت عتبات مقدسه مشرف شود، باتفاق مشاراليتها بارض اقدس رفتيم. اين خود يکی از آرزوهای قلبی مادرم بود و ديگر اينکه آرزو داشت که بملاقات حضرت امة البهائه روحيه خانم اياي امرالله و جناب علی نخجواني عضو محترم بيت العدل و ساير اعضاي محترمه آن معهد اعلي فائز گردد. چون والده بواسطه درد مفاصل بسختی راه ميرفتند برای ايشان يك صندلی چرخدار تهيه کرده بودم و باين وسيله بزيارت مقام مطهر حضرت اعلي و مقام حضرت عبدالبهائه نائل شدند.

روز آخر قرار بود بزيارت حرم اقدس حضرت بهاء الله بعکّا برويم بدون اينکه بزيارت حضرت روحيه خانم و جناب نخجواني نائل شده باشيم. بنده منتهی سعی خود را برای برآوردن اين آرزوی مادرم کرده بودم ولی بواسطه ضيق وقت حضراتشان و اينکه مشغول تدارک امور برای يك مسافرت تبليغی مهم بامريکا بودند توفیقي دست نداد. بکمال ياس از حيفا بطرف عکّا حرکت کرديم. قصر بهجی در آن روز خیلی خلوت بود و جناب ذبيح و خانمشان که خادمين حرم اقدس بودند بعد از خوش آمد و اظهار شفقت فرمودند شما پشت درب حرم اقدس منتظر باشيد تا اشخاصی که برای زيارت رفته اند خارج شوند. مادرم روی صندلی چرخدار و بنده در کنارشان مفروق دريای حيرت و وجد از نظارت و صفای عتبه مبارکه بوديم که ناگهان درب حرم اقدس باز شد و حضرت روحيه خانم و جناب نخجواني با چهره هائی گشاده و متبسّم بطرف ما آمدند. روحيه خانم، مادرم را در آغوش گرفتند و خوش آمد گفتند و فرمودند من خیلی مشتاق دیدار شما بودم و سعی هم کردم ولی بواسطه کثرت امور توفیق دست نداد اين از مقدرات و اراده الهی است که من بملاقات خانم عزیزی

مثل شما يك خانم بين المللی موفق شدم. اشك شادی از دیدگان هر چهار نفر ما جاری بود و مادر ذوق زده من اشك میریخت و با صدائی شکسته میگفت الحمدلله، الحمدلله که من بلقائى شما فائز شدم. این از عنایات الهی است به این بنده ، مایوس.

بعد از قریب ده دقیقه مکالمات روح بخش آنها رفتند و ما وارد حرم اقدس شدیم. بنده داخل مقام در نزدیک درب ایستادم و مادرم افتان و خیزان خود را بدرگاه عرش مبارک رسانید، اشك میریخت و مناجات میکرد و در حال سجود کلماتی باین مضمون میگفت: یا جمال مبارک من بچه های خود را به تو میسپارم آنها را در ظلّ خودت حفظ و حمایت کن بجز تو مرجع و پناهی ندارم. این منتهای آرزوی من بود که روی خود را بدرگاه تو بسایم و بزارم. باین نحو قریب نیمساعت با کمال تضرع به راز و نیاز مألوف بود. زیارت عتبات مقدسه در خدمت مادرم از عزیزترین خاطره های فراموش نشدنی زندگی من است.

در تل اوپو ما از هم جدا شدیم مادرم تحت نظر یکی از خادمین شرکت هواپیمائی بطرف طهران و بنده بطرف اروپا پرواز کردیم. در اواخر سال ۱۹۷۸ يك بار دیگر برای استمالت مادرم و رسیدگی بامور بعد از فوت پدرم بطهران رفتم این مسافرت که نسبتاً مدت مدیدی طول کشید برای مادر علیل و بستری من خیلی بموقع و تسلی بخش بود. در اواخر سال ۱۹۷۹ که طهران با سرعت رو به انقلاب میرفت و اجازه اقامت من در خارج از کانادا بسر رسیده بود مجبوراً با تاکید مادرم بکانادا مراجعت کردم.

مادر مهربانم و همسر باوفا و یار روحانی یزدانی بعد از چند ماهی در تاریخ ۳ خرداد ۱۳۵۸ مطابق ۲۴ می ۱۹۷۹ در مریضخانه ، میثاقیه طهران بلكوت الهی صعود کرد و تن ناتوان و رنجورش را در نزدیک مقبره ، همسرش بخاك سپردند.

پنج نفر از فرزندان این والدین با وفا همه بامر مبارك مؤمن می باشند.
 قدسیه فرزند ارشد در سال ۱۹۶۹ در لندن انگلستان صعود کرد و در قرب
 مرقد مطهر حضرت ولی امرالله ارواحنا الفدا در قبرستان شمالی لندن مدفون
 شد. چهار نفر دیگر مهندس محمد روح الله، روح انگیز، دکتر خوشدل و شوق
 انگیز هنوز در قید حیات و در ظل امرالله هستند.



زن و شوهر با وفائی که ۶۵ سال سرد و گرم روزگار را در ظل امرالله با هم متحمل و
 متمسکاً متوسلاً الی الله بملکوت ابهی صعود نمودند

حال برای تکریم عمر پرثمر جناب یزدانی علیه رضوان الله مرقومه .
منیع محفل مقدس روحانی مآلی بهائیان ایران شیدالله ارکانه در خاتمه این
رساله درج میشود:

«از محفل روحانی مآلی بهائیان ایران

جناب آقا میرزا احمد خان یزدانی، سفیر صلح حضرت مولی الوری،
حامل لوح لاهای، مبلغ فاضل کامل، رجل رشید مجید ثابت بر عهد و میثاق،
خادم صادق ممتحن امر جمال قدم، مستظل در ظل لوی ولایت امرالله، متمسک
بذیل لوی بیت العدل اعظم، عضو محفل روحانی مآلی ایران در ادوار متوالی و
متعدد، مؤلف کتاب نظر اجمالی در دیانت بهائی و کتاب مبادی روحانی و
جواب یادداشتهای مجعول کینیاژ دالگورکی و کتب نفیسه و رسائل مهمه و
مقالات مفیده عدیده، معلم روحانی هزاران تن از جوانان بهائی ایران، از
مؤستسین جریده اخبار امری، مبتکر نشر تقویم بهائی تن ناتوانرا بدل خاک
سپرد و جان شیرین را به آستان جانان برد و آخرین سالهای عمر پرثمر خود را
به جمع و تدوین آثار مبارکه و استخراج مطالب و ترتیب ابواب و تفکیک فصول
آنها صرف کرد و مجموعه های نفیس و مفیدی از الواح الهیه بترتیب موضوع
فراهم آورد. تا آخرین دم که تاب از قدم رفته بود و قلم همچنان جولان داشت
دقیقه ای از عمر گرامی را معطل نگذاشت و خویشتن را تا واپسین رمق حیات
باین خدمت والا برگماشت. محفل روحانی مآلی وقوع این حادثه مؤله را
بفرزندان برومند آن شادوران که همگی به توفیق حق ثابت وراسخ و موفق و
مؤید بوده اند و هستند و خواهند بود تسلیم تقدیم میدارد و امیدوار است که
اندکی از حق خدمات آن فقیه سعید را در محافلی که بیاد او برپا خواهد داشت
و مقالاتی که انتشار خواهد داد ادا نماید. دعای احبای جمال ابهی نثار آن روح
پر فتوح باد.

منشی محفل دکتر داودی

جواب مفتاح الملوك همسر باوفای او به مرقومه محفل مقدس روحانی

ملی ایران:

ساحت محفل مقدس روحانی ملی ایران شیدالله ارکانه

نافه مشگ الهی باز شد جان ما با یاد او دمساز شد
تا ز بوی عنبرت جانهای مست بر پرند از ارض هستی تا الست
ما دلشکستگان و گم گشتگان صحرای حیرت و حسرت را دستخط ۱۶
شهرالرحمه ۱۳۴ آن یاران عزیز که بمناسبت فقدان مرکز عشق و علاقه فامیل ما
عزّ نزول یافته بود جانی تازه عطا نمود. البتّه از ساحت آن بیت العدل الهی است
که چنین نفحات روح بخش رحمانی میوزد. ما با کمال انکسار از بنده نوازی آن
امنای الهی تشکرات حقیرانه خود را تقدیم و مستدعی هستیم که چنانچه
مورد عنایت آن محضر مقدس قرار گرفت در عرایض خود بساحت منبع بیت
العدل اعظم الهی محویت و انقیاد صرفه فرد فرد ما را نثار آن درگاه کبریائی
نموده و رجای تأیید و توفیق ما را بخدمات امر مقدس جمال ابهی ثنائید.
با کمال محویت و عبودیت موجول یزدانی از طرف فامیل

امیدوارم که با عنایات لانهای الهی این رساله که گزارشی مجمل از
زندگی پر ثمر این دو خادم برارزنده و جانفشان امرالله است سبب سرور آنان در
ملکوت الهی باشد و متوسّل بدامان جمال مبارک استدعای توفیق و تأییدی
بنمایند تا این عبد حقیر نیز بنویه خود در ظلّ لوای بیت العدل اعظم الهی این
چند صیباح باقی حیاتم را صرف وحدت و استقرار صلح و محبت بین مردم بقدر
مقدور خود بنمایم.

رضوان ۱۴۷ برابر با اپریل ۱۹۹۰

مهندس محمد روح الله یزدانی

بسم الله

الحمد لله

والصلاة والسلام

على سيدنا محمد

والآله

الطاهرين

الجميعين

السلامة

عليهم

والصلاة والسلام

عليهم

والسلامة

عليهم

والصلاة والسلام

عليهم

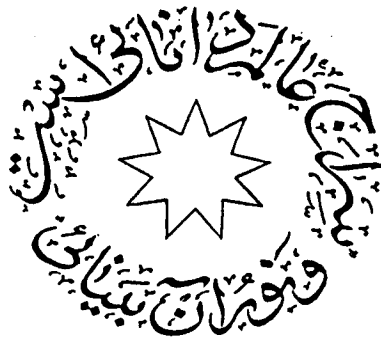
والسلامة

Seventy Years of Service

of
Ahmad Yazdani

By
M.R. Yazdani

Ridvan 147 B.E., April 1990



Persian Institute for Baha'i Studies
P.O. Box 8464 Dundas, Ontario Canada L9H 6M2